

اسلام و مسلمانى

برگردان

دکتر مسعود انصاری

اسلام و مسلمانی

برگردان

دکتر مسعود انصاری

Why I Am Not a Muslim. Copyright © 1995 by Ibn Warraq. All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise, without prior written permission of the publisher, except in the case of brief quotations embodied in critical articles and reviews. Inquiries should be addressed to Prometheus Books, 59 John Glenn Drive, Amherst, New York 14228-2197, 716-691-0133. FAX: 716-691-0137.

99 98 97 96 95 5 4 3 2 1

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Ibn Warraq.

Why I am not a Muslim / by Ibn Warraq.

p. cm.

Includes bibliographical references (p.) and index.

ISBN 0-87975-984-4

1. Islam—Controversial literature. I. Title.

BP169.128 1995

297—dc20

95-6342

CIP

Printed in the United States of America on acid-free paper.

اسلام و مسلمانان

نوشته ابن وراق

برگردان دکتر مسعود انصاری

چاپ نخست سال ۱۳۷۸ خورشیدی برابر با سال ۲۰۰۰ میلادی

این کتاب در کشور امریکای شمالی به چاپ رسیده است.

نشانی برای تماس:

P.O. Box 57374

Washington, D.C. 20036

U.S.A.

نمبر (فکس) ۹۵۸۰ ۶۵۹ (۲۰۲)

نشانی پست الکترونیکی (E-mail):

payam@netkonnnect.com

نشانی Website:

www.hypnomas.org

فهرست گفتارها

۷ پیش گفتار به خامه R. Joseph Hoffmann

۱۵ پیش گفتار به خامه دکتر مسعود انصاری

دباجه ۲۳

سرآغاز ۲۷

فصل اول - موضوع سلمان رشدی ۳۱

پیش از ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ (۳۱): پس از ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ (۴۳): خیانت کاتبان قرآن (۵۳)

فصل دوم - ریشه‌های اسلام ۹۳

بت پرستی اعراب (۹۵): زیارت خانه کعبه (۹۵): مراسم پنج روز اول حج (۹۷): روزهای ششم تا نهم (۹۹): سنگ سیاه مقدس و هوپال (۱۰۲): خانه کعبه (۱۰۶): الله (۱۰۷): زرتشت (۱۰۹): جن، دیو و سایر اشباح (۱۱۹): وام اسلام به موسویت (۱۲۲): یگانگی خدا (۱۲۶): کتاب مقدس (۱۲۶): آفرینش (۱۲۶): هفت زمین و هفت آسمان (۱۲۷): کوه قاف (۱۲۹): اصول اخلاقی و حقوقی (۱۲۹): افسانه‌ها و قصص (۱۳۱): آفرینش آدم (۱۳۴): هابیل و قابیل (۱۳۵): نوح (۱۳۷): نجات ابراهیم از آتش نمرود (۱۳۷): یوسف (۱۳۸): هود، موسی و سایر پیامبران یهود (۱۴۰): سلیمان و ملکه سبا (۱۴۱): اسکندر مقدونی (۱۴۱): سایر بنمایه‌هایی که قرآن از آنها بهره گرفته است (۱۴۴): کارنبرد اندیشه‌های مسیحی در قرآن (۱۴۵): داستان هفت خوابنده (۱۴۶): ناهمبندی داستان عربیه و تئوری تکلیف (۱۴۷): عیسی (۱۴۸): تئوری تکلیف (خدا، پدر، روح القدس): (۱۴۹): حسابرسی (۱۴۹): صلحین (۱۵۱)

فصل سوم - اشکالات مربوط به بنمایه‌ها ۱۵۳

شک و تردید (۱۵۶): هجرت و با مهاجرت به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی (۱۷۳): موسی، سفر خروج، اسفار پنجگانه، محمد، هجرت، قرآن، مکه و کوه حرا (۱۸۵)

فصل چهارم - محمد و پیام او ۱۹۱

گفتارهای سیاسی - قتل عام یهودیان (۲۰۲): داستان زینب (۲۱۸): آیه‌های تبیطانی (۲۲۲): صلح حدیبیه (۲۲۴)

فصل پنجم - قرآن ۲۳۷

آیا قرآن کلام خداست؟ (۲۳۰) واژه های زبان های بیگانه در قرآن (۲۳۴): سخن های
 مومنان قرآن (۲۳۵): اشتباهات تنویری زبان عربی در قرآن (۲۳۹): آیه های حذف شده و
 آیه های افزوده شده (۲۴۲): حذف برخی آیه های قرآن (۲۴۶): تنویری های قرآن (۲۵۰):
 تنویری خدا در اسلام (۲۶۲): نشانی های الهی (۲۷۰): و محمد پیامبر است (۲۴۷):
 ابراهیم، اسماعیل، موسی، نوح و سایر پیامبران (۲۷۶): نوح و داستان طوفان (۲۸۰): داود
 و زبور (۲۸۱): آدم و فرضیه تکامل، آفرینش و جهان شامی جدید (۲۸۲): پیدایش زندگی
 و تنویری تکامل (۲۸۸): حدای آفریننده (۲۹۳): عقل، فطرتی و خشکالی (۲۹۶):
 معجزه ها (۲۹۷): مسیح در قرآن، کلام آیینی مسیح به مومنان باکره (۲۹۹): رهبری عیسی
 مسیح (۳۰۳): آیا عیسی مسیح وجود داشته است؟ (۳۰۵): بحث ها و بررسی ها در باره
 عیسی مسیح (۳۰۸): Kalthoff, Wrede, Bauer, Strauss: مدارک غیر مسیحی
 (۳۱۱): انجیل ها (۳۱۱): رساله پطروس (۳۱۲): تاریخ نگارش انجیل مرکزی (۳۱۳):
 پیدایش اسلام و پایه های صحیحیت (۳۱۴): روز داوری (پیمان) (۳۱۵): امتدادات اخلاقی
 از تنویری معاد (۳۱۸): مکتبیه اخلاقی نرس (۳۲۰): معجزات های الهی (۳۲۱): قطع
 اعضای بدن (۳۲۲): قطع دست و پا (۳۲۲): زندانی کردن زنان (۳۲۲): تازیانه زدن
 (۳۲۲): اشتباهات تاریخی در قرآن (۳۲۲): احکام و مقررات جامعه نوپیدای اسلامی (۳۲۴):
 جستارهایی در باره مذهب، بویژه اسلام (۳۲۵): سودان (۳۲۶): اندونزی (۳۲۷): اشکالات
 اخلاقی باورهای آراش بخت (۳۲۸)

فصل ششم - ماهیت خودکامه اسلام ۳۳۱

یکی بودن حکومت و مذهب (۳۳۲): قوانین و مقررات اسلامی (۳۳۳): قرآن (۳۳۴):
 سنت (۳۳۴): اجماع (۳۳۶): فاس (۳۳۶): ماهیت قوانین و مقررات اسلامی (۳۳۷):
 انتقادات از قوانین و مقررات اسلام (۳۴۲)

فصل هفتم - آیا اسلام با دموکراسی و حقوق بشر سازگاری دارد؟ ۳۴۷

حقوق بشر و اسلام (۳۴۷): دموکراسی و اسلام (۳۵۷): جدائی دین از سیاست (۳۵۷):
 خودکامگی، دموکراسی و اسلام (۳۶۲): چرا اسلام با دموکراسی و حقوق بشر ناسازگار است؟
 (۳۶۴): حقوق بشر (۳۶۹): عهد «لوین» در باره اسلام و سوال دموکراسی (۳۷۰): نتیجه
 (۳۷۵): یک مواد پایه ای به عنوان حربه همبره (۳۷۸): نتیجه (۳۸۱): نرس عبرت منی و
 نفرت از عرب (۳۸۴): در دفاع از حکومت غیر مذهبی و انتخابی توسط مردم (۳۹۰)

فصل هشتم - امپریالیسم عرب، استعمارگری اسلامی ۳۹۲

مقاومت در برابر امپریالیسم عرب و اسلام (۳۹۷): نژاد پرستی اعراب (۳۹۸): عرب در برابر

عرب (۳۹۹): نازی ها در برابر غیر نازی ها (۴۰۰): بردگی (۴۰۱): تعصب ضد سیاه
 (۴۰۳): لغو بردگی (۴۰۴): بازتاب ضد عرب: شعوبیه (۴۰۵): شورش بابک خرمذین
 (۴۰۸): شکوه و جلال تمدن های پیش از اسلام (۴۰۸): امپریالیسم اروپایی (۴۱۰):
 ناسیونالیسم ملت های اروپای شمالی (۴۱۵): مخالفت جدید بزرگها (ساکنان اروپای شمالی)
 با امپریالیسم عرب (۴۱۷): هویت بزرگ در الجزایر در سال ۱۹۹۴

فصل نهم - پیروزی های عرب و وضع مردم غیر مسلمان ۴۲۱

معتقدات نخستین محمد و قرآن (۴۲۲): مسیحی ها و یهودی ها در قرآن (۴۲۳): جهاد
 (۴۲۶): پیروزی های اسلام (۴۲۹): پیروزی های نخستین محمد (۴۳۰): هندوستان
 (۴۳۲): محمود غزنوی (۴۳۳): همروزشاه (۴۳۵): اکبر بزرگ (۴۳۶): اورنگزب (۴۳۸):
 بودیسم و بودیت ها (۴۳۸): دانشمندان، تاریخنویسان و فقی ها (۴۴۰): مالیات تبعیضی
 خراج (۴۴۶): جزیه (۴۴۷): مالیات های دیگر (۴۴۷): عقلمت دولتی (۴۴۸): نابرابری در
 برابر فلان (۴۴۸): پیمان نامه عمر (۴۴۹): امور مذهبی مراکز عبادت (۴۵۳): اجبار
 به پذیرش اسلام و زجر و آزارهای مذهبی (۴۴۵): زرتشتی ها (۴۵۸): عصر طلایی (۴۶۰):
 سده های میخدهم، نوزدهم و بیستم (۴۶۲): کشتار نمنه جمعی ارمنی ها (۴۶۳): سه
 نتیجه (۴۶۴)

فصل دهم - دگراندیشی و بدعتگرایی، خدانابردستی و آزاداندیشی، خرد و وحی ۴۶۷

سالهای نخستین (۴۶۸): اصبهان (۴۷۰): خلفای عباسی (۴۷۱): خوارج (۴۷۱): فتره
 (۴۷۳): فرقه معتزله و تنوری خردگرایی (۴۷۴): معنه و با سازمان بازرسی معتقدات دینی
 (۴۷۹): سخت گرایی های معتزله (۴۸۰): شکست و نابودی فرقه معتزله (۴۸۲): طائی و
 مزدک (۴۸۳): زندیق ها و زندقه - از خدانابردستی تا خداناسی (۴۸۴): حد بن درهم
 (۴۸۵): ابن مقفع (۴۸۵): سازمان بازرسی عقاید (۴۸۶): ابن ابی العوجا (۴۸۸): بنار بن
 برد (۴۸۹): صالح بن عبدالقدوس (۴۹۱): حاصد اجرد (۴۹۱): ابان بن عبدالحمید بن
 لحیق الزرقاصی (۴۹۱): سایر آزاداندیشان بصره (۴۹۲): ابوالاطحیه (۴۹۳): ابو عیسی
 محمد بن هارون وزاقی (۴۹۴): ابو ثمن (۴۹۵): المثنی (۴۹۵): ابوحیان التوحیدی
 (۴۹۷): ابن الزاوندی (۴۹۸)

فصل یازدهم - دانش و فلسفه یونان و نفوذ آن در اسلام ۵۰۱

فلسفه اسلامی (۵۰۲): ترجمه ها (۵۰۲): نخستین دوره فلسفه اسلامی: اکنندی - فارابی -
 ابن سینا: الکترخی (۵۰۴)، فارابی (۵۰۴): ابن سینا، (۵۰۵): غزالی و ناپوستکی فلسفه
 (۵۰۶): ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۵۰۹): دوره دوم فلسفه اسلامی: ابن بجاه (۵۱۶):

ابن طفیل (۵۱۷): اوزس (ابن رشد) (۵۱۸): دانش های یونانی و تمدن اسلامی (۵۲۱)

فصل دوازدهم - تصوف و سحرگری در اسلام ۵۲۲

۲ باره بدعتگرایی برض دارد (۵۳۱)

فصل سیزدهم - ابوالعلاء معری

فصل چهاردهم - اسلام و زنان

۱۴م و ۱۵م (۵۵۱) - یک موجود بی (۵۶) - نابرابری در امور جنسی (۵۷۲) - جابر

(۵۹۵) - بررسی هائی در باره زنان باستان (۶۰۷)

فصل پانزدهم - اعمال حرام: شراب، خوک و همجنس بازی ۶۱۹

ویسکی و شراب (۶۱۹): خوک و گوشت آن (۶۲۷): در کتابش خوک ها (۶۴۱):

همجنس بازی (۶۴۰)

فصل شانزدهم - ارزشیابی پایانی از محمد بن عبدالله ۶۴۷

راست کرداری محمد (۶۵۱): اصلاحات اخلاقی (۶۵۵)

فصل هفدهم - اسلام در عرب ۶۵۹

مسلمانان در بریتانیا و خواست های آنها (۶۶۲): آثار و سبب خواست های مسلمانان

(۶۶۴): نهمان چند فرهنگی (۶۶۸): خیانت سیاستمداران (۶۷۰): خیانت آموزگاران

(۶۷۲): نمائت روشمکوان (۳۷۲):

زیر نویس ها ۶۷۷

فهرست نمایه ها ۶۹۱

فهرست راهنما ۶۹۹

فهرست نام های خارجی ۷۱۳

شناسه علمی دکتر مسعود انصاری ۷۱۹

سایر نگارش های دکتر مسعود انصاری ۷۲۱

پیش‌گفتار

به‌خامه R. Joseph Hoffmann

کتابهایی که با دلیری و شهامت در باره مذهب نوشته شده، بسیار اندک است. ولی این کتاب که من با کمال خوشبختی، نوشتن پیش‌گفتاری را در باره آن آغاز می‌کنم، یکی از نوشتارهای کمیابی است که دارای این ارزش کم‌مانند می‌باشد. این کتاب با جرأت و دلاوری نوشته شده و هم سرشار از حقایقی است که نوشتن و بازشکافی آنها به شهامت نیاز دارد و هم اینکه با شرافتمندی و روشن‌بینی خردگرایانه نوشته شده و فرآیند کوشش ستایش‌انگیزی است که از ایمان نویسنده آن سرچشمه می‌گیرد و نه بی‌ایمانی او. بدون تردید این کتاب را باید یک پژوهش جنجالی دانست، زیرا درونمایه آن رُکب و آشکار، پدیده‌ای را بازشکافی می‌کند که هم افراد خداپرست و دیندار و هم آنهایی که از عقاید و باورهای دینی و خداشناسی بهره‌ای ندارند، هر دو آنگونه که باید و شاید نهاد راستین آنرا نشناخته‌اند. پدیده‌ای که در این کتاب با دیدی دانش‌پژوهانه و راستین بازشکافی می‌شود، «اسلام» است.

ادیان و مذاهب نو، نیروی خود را از افرادی که به آنها گرایش پیدا می‌کنند، می‌گیرند. بنابراین، مسیحیت در سده نخست و اسلام در سده ششم بر پایه ایمان افرادی که به این دینها گرویدند، پا به پهنه وجود گذاشتند. هر یک از این دینها پیامبری داشتند که در بنیاد دین خود تلاش کردند و پس از اینکه اختراع آن دینها به پایان رسید، افرادی که شیفته آنها شده بودند، مانند مبلغان مذهبی مسیحیت و خلفای اسلام برای

زنده نگهداشتن آن دینها، سازمانها و سلسله‌مراتبی به وجود آوردند. مسیحیت و اسلام (مانند موسویت که پیش از آنها آمده بود)، جنبش‌های تک‌خدایپرستی بودند که اصول و عقاید رسالت خود را به شدت در ساختارهای احکام و قوانین شرعی و جزئی استوار کردند. اگرچه، موسویت در پیش، عقیده به تک‌خدایپرستی و اصول و احکام خود را برای پیروانش به شکل بت درآورده بود، ولی مسیحیت و اسلام نیز پس از ظهور، آموزشها و وحی‌های پیامبران خود را به عنوان نوشتارهای مقدس و ایده‌آل‌های کمال مطلوب یگانه به بشریت معرفی کردند. مسیحیت و اسلام هر دو در آغاز ظهور خود، پرستش خدای واقعی، اهمیت کمک به بینوایان و تهیدستان و ارزش مهربانی و دادگری را به پیروانشان پند و اندرز دادند. ولی، زمانی که مشاهده کردند پند و اندرز آنها برای ایجاد حکومت الهی روی زمین خریداری ندارد و کوشش آنها در این راه به جایی نمی‌رسد، هر دوی آنها به زور و کاربرد نیروهای غیر معنوی پناه بردند. «دارالسلام» مسلمانان و حکومت الهی مسیحیان در روی زمین، از بسیاری جهات پدیده‌های همانندی بودند که بیشتر سالهای سده دوازدهم را به تکامل خود ویژگی دادند. تنها اختلافی که این دو دین تک‌خدایپرست با یکدیگر داشتند، این بود که هر یک کتاب مقدس خود را نسبت به دیگری برحق و برتر می‌شمردند و بر اثر این اختلاف که در واقع یک کینه‌توزی برادرانه بود، مدت یکصد سال در جنگهای صلیبی، یکدیگر را به خاک و خون کشیدند. گویا میراث یعقوب به فرزندان او آموزش داده بود که باید به نام خدائی که هر دو به آن ایمان دارند، از یکدیگر نفرت برده و در جنگهای مذهبی، یکدیگر را پاره پاره کنند.

با وجود تمام شباهتهائی که مسیحیت و اسلام با یکدیگر دارند، ولی از سده‌های میانه، روند تاریخی آنها به گونه کامل با یکدیگر تفاوت داشته است. یکی از عوامل مهمی که امروز در مفر تازیهها و فرهنگ اسلام ریشه سترگ دارد، آنست که در زمانی که مسلمانان با اروپائیان مشغول مبارزه بودند، پیشرفت‌های فرهنگی و علمی اسلام از جنبش بازاریستاد، در حالیکه این عقیده بسیار بی‌پایه و نادرست است. بیشتر غربی‌هائی که

نسبت به اسلام هیچگونه دید منفی ندارند، درستی این عقیده را رد می کنند و برای اثبات نادرستی این دیدمان بی پایه، با مدارک شایسته به روشنی نشان داده اند که سیستم عددنویسی آنها از کجا آغاز شده، جبر چگونه به وجود آمده، اصول منطق و فلسفه ارسطو چگونه از آموزشهای دینی سده های میانه محفوظ نگداشته شده و اندیشه های وابسته به رشته های گوناگون علمی از کجا مایه و ریشه گرفته اند. نمادهای فرهنگی اسلام که امروز از بغداد تا مالزی گسترش دارند، از نظر فلسفه انسان گرایی غنی و توانمند است، ولی فرهنگ خاورمیانه که آموزشهای ارزشهای انسان گرایی و اندیشه گریهای علمی را به جنبش درآورد، همچنان یک فرهنگ مذهبی باقی مانده و این موضوع مسیحی های آزاداندیش و هواخواهان حکومت آزاد و غیر مذهبی را در ژرفای شگفتی فروبرده است. زیرا، از زمان فروریزی حکومت مذهبی مسیحیان در جریان رفورماسیون، هیچ نشانه ای از فرهنگ مذهبی زمان کنونی خاورمیانه در غرب برجای نمانده است. دست کم، بخشی از شگفتی جرکه های غربی از این حقیقت ناشی می شود که برپایه دیدگاه تاریخدانان، نه تنها رفورماسیون در ناتوان کردن فرهنگ مسیحیت نقشی نداشت، بلکه سبب شکوفائی و بازسازی آن نیز شد.

پرسش مهمی که امروز ذهن همگان را به خود جلب کرده اینست که چه رویدادی سبب شد که اندیشه های وابسته به فرهنگ یونان و روم باستان دوباره در سالهای پایانی سده های میانه در غرب ظهور کند؟ پاسخ اینست که در این زمان مسیحیت که برای صدها سال آلت دست بنیادگرایان و خشک اندیشان مذهبی قرار گرفته بود، از جلد سنگی شده خود بیرون آمد و به اصلاح گرائید. چگونگی اصلاح مسیحیت بدین شرح بود که دین مسیح به جای اینکه برای دست گیری قدرت حکومت و فرمانروائی تلاش کند، خود را از سیاست دور کرد و به کلیسا بازگشت نمود و به آموزش انجیل اشتغال ورزید. بدیهی است که اگر مسیحیت در آن دوره غیر از این عمل می کرد، پایه های اصلی دین خود را سست و لرزان می نمود و ارزش خود را به عنوان دین از دست می داد. ولی، اسلام چنین

نکرد. بلکه در حالیکه پایه‌های مسیحیت در اروپا در حال فروریزی بود، اسلام از این رویداد پند نگرفت و همچنان به آموزش اصول و احکام قرآن ادامه داد، قدرت حکومت را از آن خود دانست و برای تلاش از دستیابی به قدرت حکومت و آمیختن دین و سیاست با یکدیگر از پای نشست. من باور دارم سبب اینکه غربی‌ها، اسلام را آنگونه که باید و شاید نشناخته‌اند، اینست که آنها اسلام و مسیحیت را یک توأمان جدائی‌ناپذیر به‌شمار می‌آورند، در حالیکه اصلاح‌طلبان مسیحی در غرب (بر خلاف مسیحیت شرق که با اسلام محافظه‌کار و مسلمانان بنیادگرا وابستگی فکری بیشتری داشت)، پیوسته بر این عقیده نادرست بود که متون نوشتارهای مقدس با رشته‌های گوناگون دانش بشر از قبیل زبان‌شناسی، بررسی‌های تاریخی و غیره سازگاری دارد و بین آنها ناهمگونی دیده نمی‌شود. بدون اینکه بخواهیم به بررسی ریشه‌های پیدایش این عقیده پردازیم، باید توجه داشته باشیم که آن گروه از کلیساهای مسیحیت که بین سده‌های شانزدهم و هفدهم؛ از چالش‌های فرهنگی، جغرافیائی و عقیدتی جان سالم به‌در بردند، ثابت کردند که عقیده بالا از اصالت و درستی بهره‌ای ندارد.

بر خلاف اسلام که هنوز دین و حکومت را دو عامل جدائی‌ناپذیر می‌داند، اروپا هیچگاه دیگر زیر یوغ فرمانروائی مسیحیت نخواهد رفت و دنیای جدید، پهنه رقابت‌ها و چندگونگی اندیشه‌های آزاد خواهد بود. اروپای جدید از رویدادهای زمان گذشته که دینمردان بر آن حکومت می‌کردند و سبب شکست قدرت مذهبی شدند، تجربه آموخته و از آزاداندیشی، منطق و خرد پیروی خواهد کرد. در پایان سده نوزدهم، دانش‌آموختگان آزاداندیش مسیحیت با شک و تردیدهای تاریخی که برایشان وجود داشت و این تردیدها حتی جنبه الوهیت بنیانگزار دین مسیح و تقدس نوشتارهای مقدس را نیز دربر می‌گرفت، به دنبال تلاش‌های پیگیر نخستین اصلاح‌طلبان مسیحی برآن شدند تا بین ارزش‌های علمی انسان‌گرایی و علم و آگاهی‌های مذهبی پل آشتی بزنند. از پایان سده هیجدهم تا زمان حال، مسیحیت به شکل یک دین پویا و شکل‌پذیر درآمده

که یا با هواخواهان دانش و فلسفه انسان‌گرائی در چالش و نبرد می‌باشد (مانند مبارزاتی که بین مسیحیان انجیلی از زمان «پالی» Paley، به بعد جریان داشته) و یا به گفته «برگر» Berger، به شکل یک دین سازش طلب در آمده که نقش آن در دنیا اینست که واقعیت‌های فرهنگ‌های نقاط گوناگون دنیا را جذب کند و هر زمانی که امکان وجود داشته باشد، آنها را در چارچوب مسیحیت فراگیر نماید. ولی اسلام به ندرت نسبت به فرهنگ موجود زمان معاصر بازتاب نشان داده است، زیرا عقیده دارد که حتی نوآوری‌های انسان‌گرایانه نیز باید در چارچوب اصول و احکام مذهبی انجام پذیر شود. بدین ترتیب، نه تنها اسلام برای پیروی از ارزشهای انسان‌گرایانه راهی در پیش نداشت، بلکه راههای آشتی‌جویانه با سایر فرهنگ‌ها نیز برویش بسته بود. زیرا، بدیهی است که واقعیات زندگی منطقی و خردگرایانه با درونمایه نوشتارهای مقدس و وحی و الهام همخوانی و پیوندی ندارند. «نی‌بور» Niebuhr، زمانی گفت، بین «مسیحیت و فرهنگ»، چالش و اختلافی به وجود آمده و دیر یا زود، مسیحیت در این رویارویی شکست خواهد خورد. برآستی که این گفته «نی‌بور»، در باره اسلام کاربرد راستین دارد. مسلمانان برای دفاع از پیروی از باورهای ناشی از الهام و وحی و احکام جزمی مذهبی می‌گویند، جوامع غربی با گزینش روشهای آزادمنشانه به سوی اُفت و تباهی اخلاقی کام برمی‌دارند. بدیهی است که غربی‌ها این گفته مسلمانان را برای خود اهانت‌آور می‌دانند و عقیده دارند، برداشت مسلمانان از اینکه مسیحیت در جدال بین فرهنگ غیر دینی و حقایق مذهبی، دچار فروریزی ارزشهای اخلاقی شده، پندار بیهوده‌ای بیش نیست.

اسلام به عنوان یک ساختار مذهبی هیچگاه به خود اجازه نداد فکر کند که بین فرهنگ انسان‌گرائی و سخنان الهام شده مذهبی، تفاوتی بزرگ وجود دارد و چشمهای خود را به گونه کامل به روی فراگشت‌های تاریخی که ایمان به انجیل و فرهنگ مسیحیت را از سده شانزدهم به فرسایش و تباهی کشانیده، بسته است. نکته شایان توجه آنست که روشهای تعبیر و تفسیر، استدلالات شرعی و مذهبی و مباحث سیاسی در اسلام برای

غریبها بسیار شگفت‌انگیز و واپسگرا به نظر می‌رسد؛ زیرا غریبها خواه یک انگلیکان آزاداندیش و خواه یک انجیلی مسیحی بنیادگرا از دریای واپسگرایی گذر کرده و به آن سوی دریا رسیده، ولی اسلام هنوز در این سمت دریا درجا می‌زند. البته باید دانست، برای آن گروه از مسیحیانی که در آرزوی بازگشت مسیحیت بنیادگرا و پیروی از آموزشهای نرمش‌ناپذیر انجیل هستند، هنوز نور امید بسیار خفیفی وجود دارد و آن اینست که آنها فکر می‌کنند، گذر مسیحیت از دریای واپسگرایی در نتیجه فراگشت‌های روشنگرانه رنسانس و رسیدن به ساحل خردگرایی به آن مفهوم نیست که مسیحیت توانسته باشد از دریای ایمان مذهبی نیز گذر کند و خدا را در آنسوی دریا کشف نماید.

و اما درونمایه این کتاب از یک مسافرت سخن می‌گوید: مسافرت کودکی که پس از رسیدن به بلوغ، این کتاب را به رشته نگارش درآورده است. این کودک در یک خانواده مسلمان که دارای باورهای سنگی شده مذهبی است، زایش و پرورش می‌یابد و در جریان مسافرت خود به مرحله‌ای می‌رسد که سرشار از شک و تردید است و سرانجام در درازای راههای پر پیچ و خم این مسافرت خود را در برابر دینی می‌یابد که انسانی که ادعای پیامبری آن دین را می‌کند، اظهار می‌دارد که اصول و احکام آن دین به‌وی وحی و الهام شده است. این مسافر نویسنده در چنین نقطه‌ای به خود می‌آید و ناگهان به وادی نفی و انکار آن دین پرتاب می‌شود. بسیاری از مسلمانان باید این مسافرت را از پیش انجام داده و یا به گفته دیگر، مانند جنبش خردگرایانه مذهب پروتستان، در جریان زندگی شخصی خود از دریای ایمان گذر کرده باشند، ولی بدیهی است که فرهنگ مذهبی اسلام هنوز در همان نقطه پیشین پابر جا و سنگی باقی مانده است. بدون تردید، این گونه «ادیسه‌ها»^{*} یعنی مسافرت‌هایی که

* در میتولوژی یونان، «ادیسه» Odysseus، پادشاه Ithaca است که پس از پایان جنگ «تروجان»، پس از ده سال سرگردانی و آوارگی به‌عنوان یک قهرمان حماسی وارد Ithaca می‌شود. رویدادهای سختی را که در این ده سال برای Odysseus و همراهانش رخ داده، هومر به شرح درآورده است. در Iliad نیز از Odysseus به‌عنوان یکی از فرماندهان با هوش و کفایت جنگ «تروجان» نام برده شده و ساختن اسب مشهور «تروجان» در جنگ یاد شده از ابتکارات او بوده است. «بازنمود مترجم».

نویسنده این کتاب به آن دست زده، با تنهایی و بیکسی انجام پذیرفته است. به گفته دیگر، این زوار خرد و منطق در لحظه‌های بحرانی شک و تردید، کسی را یار و همراه خود نداشته که از وی پشتیبانی کند، خلجانه‌های فکری و روانی او را تسکین دهد و ترس و وحشت او را از انجام این مسافرت آرامش بخشد. در نکارش چنین کتابی، نویسنده و یا زوار خردگرای آن، تنها با تفاهم گروهی خواننده نادیده تماس پیدا می‌کند که امیدوار است سخنانش، اگر نه در گوشه‌های همه مردم، بلکه گروهی از افراد خانه کند و آنها نیز در انکار آنچه که وی آنها را بیهودگیهای روانفرسا و جانکاه زندگی باز یافت کرده، با دست آوردهای خردگرایانه او انباز شوند.

برای من جای بسی خوشبختی است که این کتاب را به عنوان یک پژوهش اندیشمندانه و خردگرایانه معرفی نمایم. این کتاب پژوهشی است که نماد دین واپسگرایی را که بنا به جهات نادرست، دینی غیر قابل انتقاد، مبارز و مردمی شناخته شده؛ باز شکافی و آشکار می‌کند.

درونمایه این کتاب نهاد پیشرفت‌های پویا و شکوهمند سده بیستم است که نشانگر فرسایش و ورشکستگی فرهنگ دینی، جهانگیری دانش، خرد و منطق و چاره‌ناپذیری رشد فرهنگ انسان‌گرایی است که جانشین تمام شکل‌های مذهبی در سده بیست و یکم خواهد شد. حال آیا این پدیده‌ای که به نگر من چاره‌ناپذیر می‌رسد، از راه زور و فشار پذیرش و شکوفا خواهد شد و یا بوسیله کناره‌گیری واقع‌بینانه و خردگرایانه مدافعان رژیم‌ها و نظام‌های مذهبی پیشین، بسته به اینست که افراد مردم چگونه با کتابهایی مانند این کتاب برخورد و آنها را بررسی کنند.

پیش گفتار

به خامه دکتر مسعود انصاری (مترجم)

انسانی که در روی کره زمین بسر می برد، دارای چهارهزار سال تاریخ نوشته شده است. دوهزار سال پیش از میلاد مسیح و دوهزار سال پس از آن برپایه رویدادهای شت شده در تاریخ، با اطمینان خلل ناپذیر می توان گفت که در این مدت چهارهزار سالی که بشر تاریخ نوشته شده دارد، هیچ پدیده‌ای در زندگی او به اندازه دین و مذهب، کاربرد نداشته و با همان درجه اطمینان نیز می توان گفت که هیچ دیدمانی در زندگی بشر به اندازه دین و مذهب سبب ممنوع آزاری و کشت و کشتار نشده است. رویدادهایی که تاریخ بشر را رقم زده اند، به روشنی نشان می دهند که اگر پدیده دین و مذهب، اندیشه گری بشر را گمراه نمی کرد؛ امروز ما دنیای متفاوتی می داشتیم و از زندگی آسوده تر و دلخواه تری بهره می بردیم. ایجاد و کاربرد دین و مذهب را در تاریخ بشر، می توان برآستی آغاز انحراف از اندیشه گری درست و سالم و آفت شایستگی بشر برای بهره گیری از یک زندگی آسوده و پیشرفته به شمار آورد. اگر نیروهای شگرفی را که افراد بشر هم از نظر مادی و هم از لحاظ معنوی در راه پیروی از اصول خرافاتی دینهای ساخته شده بوسیله هموعان خود و کشتار افرادی که با اندیشه های دینی آنها مخالف بودند، در راه واقع بینی و پیشرفت و بهبود زندگی و انسان گرایی به کار می بردند، امروز دنیای خاکی ما به مراتب شکوفاتر و زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی ما بسیار آسوده تر و دلخواه تر می بود.

تردید نیست که برخی از دین‌آوران جهان با حسن نیت و برای گسترش برادری و در راستای اسکان‌گرانی به کیش آوری دست زدند. ولی دین‌آوران ابراهیمی که ادعا کردند از سوی نیروی ناشناخته‌ای به نام خدا به آنها وحی و الهام می‌شود، شیادان خودخواه و جاه‌طلبی بیش نبودند که دین آوری و پیامبری را وسیله دستیابی به قدرت و فرمانروایی بر هموعان خود فرار دادند. بهمین مسأله، درومابه کتابهای آسمانی پیامبران ابراهیمی، برخلاف کیش‌های غیرآسمانی که تا اندازه‌ای از ارزشهای فلسفی برخوردارند، سرشار از اصول و مقررات نابخردانه و انسان‌ستیزی است که افراد اندیشه‌ور را به زرفای شکنی و معاک گمراهی فرو می‌برد.

پیامبران مذاهب ابراهیمی هر یک ادعا کردند که با خدا پیوند دارند و اصولی که خدا به آنها می‌گوید، برتر از اصولی است که همان خدا به سایر پیامبران گفته و با این ادعای نابخردانه و ترفندآمیز، نه تنها به ریختن خون پیروان سایر مذاهب دست زدند، بلکه پیروانشان نیز در درون اندیشه‌های دینی خود پاره پاره شدند و به برادرکشی و خوتریزی همکیشان خود پرداختند. برای مثال، در جنگ‌های سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) که بین کشورهای اروپایی، تنها به سبب اختلافاتی که کاتولیکها، پروتستانها و کالونیست‌های شاهزاده‌نشین‌های زیر فرمان پادشاهی هابسبورگ اتریش داشتند، درگرفت، پیروان مذاهب گوناگون دین مسیحیت که به بخشهای گوناگون دیدمانهای ایدئولوژیکی و متافیزیکی پاره پاره شده بودند، مدت سی سال یکدیگر را کشتار کردند. در نتیجه این جنگها، برپایه نوشتارهای تاریخی نیمی از جمعیت اروپا نابود شد و دویست سال طول کشید تا کشور آلمان توانست، آثار ویرانگر این جنگ را از بین ببرد و کشور خود را دوباره‌سازی کند. خوشبختانه، جنگ‌های سی‌ساله نقطه عطفی برای خدا کردن مذهب از سیاست در غرب به وجود آورد و از این پس مذهب اهمیت خود را برای نفوذ در سیاست از دست داد. با این وجود می‌بینیم، در زمانی که این کتاب زیر چاپ می‌رود، سرهای مسیحی مذهب یوکوسلاوی برای پاکسازی سرزمین کشور خود از مسلمانان آلبانی‌تبار «کوسوو»، به کشتار آنها پرداخته و نیروهای نظامی پیمان ناتو

بر ضد یوگوسلاوی به جنگ دست یازیدند. بدیهی است که سرانجام «اسلوبودا میلوسویچ» رهبر یوگوسلاوی و سرها در برابر نیروهای ناتو تسلیم شدند، ولی فراموش نکنیم که کبریت جنگ اول جهانی در آغاز این سده در سرستان کشیده شد و اختلاف مذهبی بین سرهای مسیحی و مسلمانان آلبانی تبار یوگوسلاوی در سال پایانی این سده نیز از استعداد شعله ور کردن آتش جنگ جهانی دیگری بی بهره نبود. مثال دیگر در باره موضوع مورد بحث، روش نابخردانه ملایان و آخوندهای ایرانی بر ضد سنی های این کشور است که پس از مدت سیصد سال که از جدا شدن مذهب از سیاست در غرب می گذرد. در کشور ایران، گروهی آخوند خشک مغز، فاسد و واپسگرا؛ با فریب و نیرنگ حکومت این کشور را ربوده، روشنفکران و اندیشمندان آنرا یا به جوخه های آتش سپرده و یا آنها را وادار به ترک میهن نموده، فرهنگ این ملت را نابود نموده. دارائیهای آنها را برپایه سنت نبوی محمدی چپاول و غارت کرده و حتی به کشتار مسلمانان سنی که با آنها همدین هستند، پرداخته اند.

تمام فلاسفه و اندیشمندان جهان، از افلاطون تا «برتراند راسل» که فیلسوف سده بیستم فرنام گرفته، باورهای دینی را خرافاتی دانسته اند که خرد و هوش بشر را از رشد و شکوفائی باز می دارد و سبب ماندگی اندیشه گری و واپسگرایی زندگی او می شود. افلاطون* در سده پنجم پیش از میلاد نوشت، بخش مهمی از ساکنان روی زمین به وجود خدا عقیده ندارند و «برتراند راسل**» در کتاب چرا من مسیحی نیستم؟ به عقیده فروید که دین را نوعی بیماری روانی در سطح جهانی می داند، بسیار نزدیک می شود.

برخی از افراد باور دارند که دین و مذهب برای بالا بردن ارزشهای اخلاقی به وجود آمده و هدف پیامبران ایجاد ارزشهای اخلاقی و توانمند

* Plato, *Laws*, No. 948.

** Bertrand Russell, *Why I am not a Christian* (New York) Simon & Schuster, 1957).

کردن آنها بوده است، ولی «ویل دورانت» و «اریل دورانت»* در کتاب درسهای تاریخ، نه تنها این موضوع را انکار می کنند، بلکه باور دارند، بین دین و اخلاق هیچگونه پیوندی وجود ندارد و در آغاز ترس و وحشت افراد بشر از نیروهای طبیعی، سبب خداسازی شده است.

به هر روی، جای خوشبختی آنجاست که فرآیندها و دست آوردهای علمی و خردگرایانه اندیشمندان دو سده پیش، سبب شده است که نهاد خردگرایی بتدریج باورهای بشر را از جامه زشت و بدخیم خرافه پرستی آزاد کند. در پایان سده نوزدهم، زمانی که «فردریک نیچه»، فیلسوف شهیر آلمانی، مرگ خدا را اعلام کرد، دگانی نیز که سوداگران دینی به نام تئولوژی و یا «دانش حکمت الهی» گشوده بودند، به بستر مرگ کشیده شد. بهمین سبب «گوردون کافمن»* Gordon Kaufman، اظهار داشت، هرگاه کسی از این پس سخن از «دانش حکمت الهی» به میان آورد، هدفش اثبات وجود خدا، اصالت نوشتارهای مقدس و یا وحی و الهام نخواهد بود، بلکه موضوع تئولوژی از این زمان آنست که نشان دهد، چگونه انسان با نادیده گرفتن سرمایه های خرد و درایت خویش و خریداری کالاهای سوداگران دینی و اعتقاد به مبانی متافیزیکی و وجود خدا و پیامبر و وحی و غیره زندگی خود را به خواری و پستی فرو می ریزد. بدین ترتیب، «دانش حکمت الهی»، امروز به جای اینکه گوشت مذهب را برای دندانهای سوداگران دینی پروارتر و چرب تر سازد، مانند خاری در ژرفای نهاد آن جای گرفته و آنرا به نابودی می کشاند.

اگرچه، سیر جریان خردگرایی بشر و آزاد کردن هوش و نیوندش از بند باورهای متافیزیکی و ترفندها و افسونهای سوداگران دینی بسیار کند و تدریجی بوده، ولی در نتیجه شتابی که در سالهای اخیر بهره اش شده، در سده ای که به زودی به آن پای خواهیم نهاد، به هدف بسیار نزدیک می شود.

* Will and Ariel Durant, *The Lessons of History* (New York: Simon & Schuster, 1968), p. 43.

** Gordon D. Kaufman, *Theology of a Nuclear Age* (Manchester: Manchester University Press, 1985).

«زیگموند فروید»، در کتاب آینده یک توهم می نویسد: «آوای خرد بسیار کند و نرم آهنگ است، ولی سرانجام از موانعی که بر سر راه دارد گذر خواهد کرد و وارد گوشها خواهد شد.»* فلاسفه بزرگ سده های هیجدهم و نوزدهم، رسالت روشنگری خود را در راستای رسانش افراد بشر و آزاد کردن آنها از باورهای نابخردانه و خرافی با تئوری «اصالت عقل» و یا «خردگرایی» Rationalization آغاز کردند، ولی اندیشمندان زمان ما این رسالت سپنتای انسانی را با روش «مذهب زدائی» و یا Secularization، ادامه می دهند.

«دیتریش بون هوفر»** Dietrich Bonhoeffer، در سال ۱۹۴۴، «مذهب زدائی» را با «بلوغ انسان» یکی دانست و پرفسور «ون پرسن»*** C.A. Van Peursen هلندی، «مذهب زدائی» را نخست آزادی انسان از بندهای واپسگرایی مذهبی و سپس رهائی او از چفت و بندهایی که باورهای متافیزیکی بر خرد و زیانش نهاده اند، تعریف کرد. «پرسن» می نویسد، مذهب زدائی روشی است که دنیا را از چنگ باورهای خرافی مذهبی و شبه مذهبی آزاد می کند و اصول متافیزیکی را به زباله دانی افسانه های بی پایه، یاوه و زیانبار فرو می ریزد. «مذهب زدائی»، برای انسان شگون آور دوره ای است که افراد بشر خود مهساز و سازنده تاریخ خویش می شوند، نه اینکه آنرا فرآورده سرنوشت از پیش ساخته شده و نیروهای غیبی و ناشناخته بدانند. این تئوری که defatalization of history و یا «سرنوشت زدائی تاریخ» نامیده می شود، بشر را در جایگاهی قرار می دهد که دنیا را در دست خود احساس کند و پدیده ها و رویدادهای زندگی را آفریده شده بوسیله اراده و توان خود بدانند و نه اینکه خود را دستاویز و بازیچه سرنوشت از پیش ساخته شده بوسیله نیروهای ناشناخته

* Sigmund Freud, trans. and ed. by James Strachey, *The Future of an Illusion* (New York: W.W. Norton & Company, 1989).

** Dietrich Bonhoeffer, *Ethics* (New York: Macmillan, 1989) and *Letters and Papers from Prison* (New York: Macmillan, 1962; London: SCM Press, 1953).

*** برای آگاهی از دیدمان های پرفسور «پرسن» به سخنرانی پرفسور Charles West در کفرانس Ecumenical Institute of Bossey در سویس در سپتامبر ۱۹۵۹ مراجعه فرمائید.

غیبی به شمار آورد. انسانی که از بندهای واپسگرایی دین و مذهب آزاد می‌شود. از دنیای پنداری و ناشناخته ستمگری که وجود خارجی ندارد، پا بیرون می‌نهد، به دنیای راستینی که در آن بسر می‌برد، گام می‌گذارد و شکست‌ها و یا پیروزیهایش را فرآورده وجود خود می‌داند و نه اینکه دنیا و نیروهای سرنوشت‌ساز نادیده و ناشناخته را سازنده آنها به شمار آورد. «مذهب‌زدانی»، انسان را از وابستگی به افسانه‌های بیهوده و نیروهای جادویی ناشناخته طبیعت که بازدارنده او از رشد و شکوفایی هستند، آزاد و او را به خود وابسته می‌کند. «بون‌هوفر» می‌نویسد، «مذهب‌زدانی»، هویت راستین خدایانی را که بوسیله شیادان و سوداگران مذاهب گوناگون ساخته شده‌اند، آشکار و رسوا می‌کند و بشر را به سوی راستی‌های زندگی و پیشرفت و بهبود آن رهنمون می‌شود. شیر و چکبده پژوهشهای بزرگمردان فلسفه و اندیشه‌گری جهان آنست که خرد و دین از دشمنان سوگندخورده یکدیگرند. آنجا که خرد وجود داشته باشد، از باورهای دینی نشانی دیده نخواهد شد، ولی آنجا که از خرد خبری وجود نداشته باشد، انسان در مغاک سرد و تاریک نادانی، دینداری و خرافه‌پرستی سرگشته و وامانده خواهد بود.

درونمایه این کتاب که بوسیله دوست اندیشمند و خردگرای من که برای خود نام مستعار «ابن وراق» را برگزیده، نوشته شده، نماد بارزی از چهره زشت و نالانسانی اسلام و کوششی برای مذهب‌زدانی اجتماعات ستمدیده، ناکام و واپس‌مانده مسلمانان از جنگال‌پلید، زشت و واپسگرایی این دین نالانسانی و خرد ستیز و از دگر سو، مهر تأییدی برای پژوهش‌های خود من در پنج کتابی است که در باره اسلام و محمد به رشته نگارش درآورده‌ام. از همان زمانی که محمد بن عبدالله برای دستیابی به قدرت و فرمانروایی بر عربستان دکان ریا و شیادی خود را به نام پیامبر اسلام گشود، تا به امروز هزاران کتاب و نوشتار، در اثبات فراخواست‌های پر نیرنگ و ریای او و بویژه درونمایه یاره و نابخردانه قرآن به رشته نگارش درآمده که پنج کتاب خود این خدمتگزار انقراض روحانیت در تاریخ معاصر ایران؛ بازشناسی قرآن؛ کورش بزرگ و محمد بن عبدالله؛ شیعه‌گری و امام

زمان و الله اکبر)، از جمله آنهاست. ولی، رسالتی را که «ابن وزّاق» در این کتاب به انجام رسانیده؛ تافته جدا بافته‌ای است که بیش از هر کتاب و نوشتار دیگری که در این رشته نوشته شده، نویسنده را زیر تأثیر قرار داده است. بهمین مناسبت، برای آگاه کردن ذهن و نیوند فارسی‌زبانان جهان و به‌ویژه هم‌میهنان گران‌ارج که بنا به نوشته «ادوارد جان بولس»^{*} بیش از هر ملت دیگری در دنیا قربانی ستمدینی‌های اسلام شده، برگردان این کتاب تکان‌دهنده و آموزنده را به آستان پیر ارج ملت فرهیخته ایران فراداشت می‌دارم.

یکی از روشهای پژوهشی ستایش‌انگیزی که نویسنده این کتاب به کار برده، آنست که برای اثبات دیدمانهایش تنها به کتابها و بنمایه‌هایی که با برداشت ذهنی او همخوانی دارند، بسنده نکرده، بلکه نوشتارهای نویسندگانی را نیز که در جهت خلاف عقایدش گام برداشته‌اند، بدون کم‌وزیاد نقل کرده و آنها را با روشهای خردگرایانه به چالش کشیده است. بدین ترتیب، خوانندگان این کتاب می‌توانند یقین داشته باشند که گوئی مطالب بحث شده را از صافی بُرهانهای گروهی از دانشمندان و پژوهشگرانی که در یک بحث پژوهشی با عقاید گوناگون سخن می‌گویند، فرامی‌گیرند.

این خدمتگزار نیز در هنگام ترجمه مطالب کتاب کوشش کرده‌ام، هرگاه نویسنده، به‌نکته و یا مطلبی اشاره کرده که مفهومی از آگاهی‌های فرهنگ عادی دور است، به‌پیروی از روشی که در سایر ترجمه‌های خود انجام داده‌ام، آنها را در زیرنویس بازنمود دهم. همچنین برای روشن کردن جُستارهای نویسنده، گاه در لابلای مطالب از آگاهی‌ها و تجربه‌های پژوهشی خود نکاتی به مطالب نویسنده افزوده‌ام.

به امید زمان تابناکی که ما فراتش خود را از زنجیرهای خرافه‌خواهی و خردستیز شرم‌آوری که افسونهای متافیزیکی ملّا، آخوند، شیخ، کشیش و خاخام بر شرف انسانی و نیوند روانی ما مهار کرده‌اند، رها ساخته؛ به‌دنیای آزاد خردگرایی و انساندوستی بال و پر بگشائیم و زندگی خود را با شکوه مینوی اندیشه‌گری پویا و خردگرایی پیشرو شکوفا سازیم.

^{*} Edward John Bolus, *The Influence of Islam* (London: Lincoln Williams, 1932).

دیباچه

من در یک خانواده مسلمان زاده شدم و در کشوری که اکنون نام جمهوری اسلامی روی خود گذاشته است پرورش یافتم. اعضای نزدیک خانواده من خود را مسلمان می‌دانند؛ بعضی از آنها مسلمان بنیادی بوده و برخی دیگر از این ویژگی برخوردار نیستند. نخستین یادبودهای زندگی من را مراسم انجام ختنه و حضور در مدرسه آموزش خواندن قرآن تشکیل می‌دهند. حال روانکاوان هر تفسیر و تعبیری که میل دارند، می‌توانند از جریان این رویدادها به عمل آورند. حتی پیش از اینکه من بتوانم زبان مادری‌ام را بخوانم و یا بنویسم، قادر بودم قرآن را بدون اینکه کلمه‌ای از آنرا بفهمم به زبان عربی بخوانم. و این کاری است که هزارها بچه مسلمان انجام می‌دهند. ولی، به مجرد اینکه توان اندیشه‌گری یافتم، تمام اصول جزمی دینی را که به زور در مغزم فرو کرده بودند، دور انداختم. اکنون من خود را یک انسان غیر مذهبی می‌دانم و باور دارم تمام ادیان و مذاهب، رؤیاهای افراد بیمارگونه بوده و نه تنها از هرگونه حقیقتی خالی هستند، بلکه برای افراد بشر زیانبار نیز می‌باشند.

این پیشینه و چگونگی زندگی من است و هرگاه موضوع سلمان رشدی و گسترش اسلام به میان نیامده بود، جریان زندگی من در همین راستا باقی می‌ماند. ولی، این رویدادها سبب شدند که من به‌نگارش این کتاب پردازم. بسیاری از هم‌نسل‌های من که به دوره پس از جنگ دوم جهانی وابستگی دارند، نمی‌دانند اگر ما در سالهای دهه ۱۹۳۰ بسر می‌بردیم، در برابر ایدئولوژیهای ویژه آن زمان از قبیل نازیسم، کمونیسم، مبارزه با آزادیخواهی، برای دموکراسی، برای شاه و کشور و مبارزه بر ضد

امپریالیسم، چه پایگاهی برای خود گزینش می‌کردیم. به ندرت در زندگی انسان فرصتی پیش می‌آید تا بتواند نشان دهد. در برابر رویدادی که یک راه آن مرگ و راه دیگرش زندگی است، کدامیک از این دو راه را گزینش خواهد کرد. موضوع سلمان رشدی و گسترش اسلام، دو مورد از چنین رویدادهایی می‌باشند و این کتاب راهی است که من در برابر آنها گزینش کرده‌ام. برای آنهایی که نمی‌دانند اگر در سالهای دهه ۱۹۲۰ وجود داشتند، در برابر رویدادهای آن دوره چه راهی را گزینش می‌کردند، اکنون راههای جدیدی گشوده شده است. یکی از این راهها، موضوع سلمان رشدی و دوم جنگی است که در کشورهای الجزایر، سودان، ایران، عربستان و پاکستان در حال وقوع بوده و قربانیان این جنگ: مسلمانان، زنان مسلمان، روشنفکران مسلمان، نویسندگان، مردم عادی و افراد با شرف هستند. این کتاب راهی است که کوشش مرا در این جنگ مشخص می‌کند. هر زمانی که خرد من در باره نوشتن این کتاب به تردید افتاده، کشتارهای جدیدی که در الجزایر یا ایران یا ترکیه و یا سودان شده، مرا مجبور به تکمیل آن کرده است.

خشم آورترین و تهنوع آورترین نکته‌ای که در باره موضوع سلمان رشدی وجود دارد، موج نوشتارها و کتابهایی است که مدافعان غربی اسلام - روزنامه‌نویس‌ها، دانشمندان و ایدئولوژی‌بازانی (که برخی از آنها کمونیست‌های پیشین بوده‌اند)، در جهت جانبداری از اسلام به رشته نگارش درآورده‌اند. بدون تردید، این روش بدترین نوع تمکین و تسلیم می‌باشد و از درستی و شرافتمندی تهی و خالی است؛ این نویسندگان سخنگوی همه مسلمانان نیستند، زیرا بسیاری از افراد با شهامت دنیای اسلام از سلمان رشدی جانبداری کردند و هنوز نیز به پشتیبانی از او ادامه می‌دهند. روزنامه مصری «روض الیوسف»، حتی بخشهایی از کتاب آیات شیطانی را در ژانویه ۱۹۴۴ چاپ و منتشر کرد. روزنامه «روض الیوسف» بوسیله این عمل شدید، قطره‌ای شکر و تردید به اقبانوس معتقدات جزمی اصول و موازین اساسی دین اسلام فروریخت. حال اگر کسی بخواهد از این کار انتقاد کند، باید توجه او را به سخنان «جان استوارت میل»،

فیلسوف شهیر و بزرگترین ستایشگران او مانند «فون هایک» Von Hayek، جلب کنم. «جان استوات میل» در کتاب آزادی می‌نویسد: جای شگفت است که افراد مردم برای اندیشه‌های آزاد ارزش قائل هستند، ولی حاضر نیستند، در باره موضوعی که در ورای باورشان قرار دارد، اندیشه‌گری کنند و نمی‌دانند که اگر دلائل پذیرش موضوعی که در ورای باورشان وجود دارد، منطقی نباشد، آن دلائل برای پذیرش هیچ مورد دیگری نیز منطقی نخواهد بود.^۱ «میل» همچنین می‌نویسد:

«خاموش کردن یک عقیده مانند آنست که ما نژاد بشر، نسل آینده و کنونی را از هستی نهی کرده باشیم. سرکوب کردن اندیشه‌های افرادی که با عقاید ما مخالفند، همانند نفی کردن وجود آنها و بالاتر از آن نابود کردن وجود افرادی است که به آن معتقدات باور دارند. اگر عقیده جدیدی که ابراز می‌شود، درست باشد؛ آنهایی که در خاموش کردن آن می‌کوشند، خود را از فرصت تغییر و تبدیل یک عقیده اشتباه به یک عقیده درست محروم می‌کنند و اگر آن عقیده اشتباه باشد، آنها فرصت آشنائی با یک درک روشن‌تر و درست‌تری را که در رویارویی با واقعیت به دست آمده، از دست خواهند داد. ما هیچگاه نمی‌توانیم اعتماد داشته باشیم، عقیده‌ای که در خفه کردن آن تلاش می‌کنیم، اشتباه باشد؛ و اگر ما اطمینان داشتیم که چنین عقیده‌ای نادرست است، باز هم خفه کردن آن گناه به‌شمار خواهد رفت.»^۲

«فون هایک» نیز می‌نویسد:

«در هر اجتماعی آزادی اندیشه تنها برای یک اقلیت ناچیز اهمیت مستقیم خواهد داشت. ولی، این امر دلیل برآن نخواهد بود که هر کسی باید قدرت و شایستگی داشته باشد تا به‌گزینش این‌گونه افراد آزاداندیش پردازد... انکار ارزش آزاداندیشی به سبب اینکه امکان وجود آن برای همگان مقدور نیست، همانند آنست که ما دلائل و فرموده‌هایی را که به آزاداندیشی ارزش می‌دهد، انکار کنیم. مفهوم گسترش اندیشه و خرد آن نیست که هر کسی باید بتواند فکر کند و بنویسد؛ بلکه هر کسی باید قادر باشد، درباره عقاید و فرموده‌های گوناگون بحث نماید. تا زمانی که از مخالفت با اندیشه‌گری جلوگیری نشود، همیشه افرادی وجود خواهند داشت

که در باره عقاید و اندیشه‌های همزمانهای خود به پرسش می‌نشینند و سبب ایجاد اندیشه‌ها و عقاید نو خواهند شد.»

این کنش‌ها و واکنش‌های افرادی که دارای عقاید و اندیشه‌ها و دانستیهای گوناگون هستند، عاملی است که به حیات ندیشه، جان و روان خواهد بخشید. رشد و گسترش خرد و برهان یک عامل اجتماعی است که از اختلاف اندیشه‌ها به وجود خواهد آمد.^۲

سر آغاز

در هنگام خواندن این کتاب باید بین تئوری و عمل تفاوت گذاشت. باید بین آنچه که مسلمانان بایستی انجام دهند و آنچه که در واقع انجام می دهند، تمیز قائل شد. همچنین باید بین آنچه که مسلمانان بایستی به آن ایمان داشته و عمل کنند و آنچه که در واقع باور داشته و به آن عمل می کنند تفاوت نهاد. ما باید بین سه اسلام تفاوت بگذاریم: اسلام (۱)، اسلام (۲) و اسلام (۳). اسلام (۱)، اسلامی است که محمد به پیروانش آموزش داد و اصول و موازین قرآن را تشکیل می دهد. اسلام (۲)، مذهبی است که بوسیله احادیث و فقها جان گرفته و شامل شریعت و قوانین و مقررات اسلام می باشد. اسلام (۳)، مذهبی است که مسلمانان به آن عمل کرده و در حال حاضر در دنیا به عنوان اسلام وجود دارد. یعنی «تمدن اسلامی».

در این کتاب ما با اسلام (۳)، یعنی «تمدن اسلامی» که نه در نتیجه اسلامهای (۱) و (۲)، بلکه برخلاف آنها گسترش یافته است، سرو کار خواهیم داشت. اگر اسلام بر پایه اسلامهای (۱) و (۲) باقی مانده بود، امروز فلسفه اسلامی، دانش اسلامی، ادبیات اسلامی و هنر اسلامی در دنیا وجود نمی داشت. برای مثال، محمد شعرا را مورد انتقاد قرار داد و در آیه ۲۲۴ سوره شعرا اظهار داشت: «شعرا را تنها مردم گمراه پیروی خواهند کرد.» در *مشکات المصابیح* نیز می خوانیم که محمد گفته است: «شکمی پر از چرک و جراحت، بهتر از شکمی پر از شعر می باشد.» اگر شعرا از اسلامهای (۱) و (۲) پیروی کرده بودند، بدون تردید امروز اشعار «ابونواس»، که شراب و کفل های پسران جوان را ستوده و یا اشعار دیگری که شراب را در ادبیات عربی ستایش کرده اند، وجود نمی داشت.

و اما در باره هنر اسلامی، فرنودسار اسلام می گوید، محمد آنتهائی که مردها و یا حیوانات را نقاشی و یا رسم کنند (مشکات المصابیح، جلد هفتم، فصل اول، بند اول)، لعنت کرده و در نتیجه این کار در اسلام نامشروع به شمار رفته است. به گونه ای که «اتینگ هوسن»^۹ Ettinghausen در پیش گفتار کتاب نقاشی عرب گوشزد کرده است، احادیث اسلامی پر از مواردی است که ایجادکنندگان تصاویر را محکوم کرده و آنها را «بدترین مردان» نامیده است. این افراد به سبب اینکه در تصویرآفرینی با خدا که یگانه آفریننده به شمار رفته، به رقابت برخاسته اند، محکوم شده اند. قانون شرع بهیچوجه به مسلمانان اجازه تصویرآفرینی نمی دهد. بعدها، آنتهائی که به تازگی اسلام اختیار کردند، در نتیجه تعاس با تمدنهای قدیمی تر که برای هنر نقاشی اهمیت و احترام قائل بودند، به گسترش این هنر دست زدند و آثاری مانند مینیاتورهای ایرانی ها و مغولها به وجود آوردند.

بنابراین، شور هنر اسلامی، فلسفه اسلامی و ادبیات اسلامی خارج از اسلامهای (۱) و (۲) و در نتیجه تعاس با تمدنهای غنی تر وارد اسلام شد. در عربستان سنت های علمی، فلسفی و هنری بهیچوجه وجود خارجی ندارد. تنها شعر و شاعری در عربستان سابق وجود داشت و بدیهی است که اسلام در گسترش آن اثر زیادی نداشت. اسلامهای (۱) و (۲) همیشه دشمن گسترش هنر بوده اند و هرگاه به سبب هنرهای بیزانتین و ساسانیان نبود، در اسلام هیچگونه هنری وجود نمی داشت. بهمین ترتیب، هرگاه بر اثر نفوذ فلسفه و دانش یونان نبود، در اسلام نیز دانش و فلسفه ای مشاهده نمی شد. زیرا، اسلامهای (۱) و (۲) پیوسته به دانشهای خارجی با نظر بدبینی نگاه می کردند. مسلمانان ارتودوکس معتقد بودند که فلسفه با اسلام ناهمگون بوده و دین اسلام به علم و دانش نیازی ندارد.

بسیاری از مهمترین سرکرده های فلسفه و دانش اسلامی و یا آنتهائی که در گسترش این رشته ها در اسلام مؤثر بودند یا در اساس مسلمان نبودند و یا اینکه با برخی و یا تمام اصول و احکام اسلامهای (۱) و (۲) مخالفت می ورزیدند. برای مثال، «حنان بن اسحاق» (۸۷۳ - ۸۰۹ میلادی)، مهمترین شخصی که فلسفه یونان را به عربی ترجمه کرد، مسیحی بوده

است. «ابن مقفع» (درگذشته در سال ۷۵۷ میلادی) نیز که متون زبان پهلوی را به عربی برگردانید و آفریننده نثر عربی بوده،^۱ به دین مائوی گرایش داشت و نوشتاری در حمله به قرآن به رشته نگارش درآورده است. «نیکولسون»^۲ Nicholson، پنج نفر شاعر را که از مهمترین شعرای دوره عباسی بودند، انتخاب کرد تا درباره مذهب با آنها به بحث بنشیند که همه آنها به کفر متهم شدند. در فصل دهم همین کتاب در باره این پنج نفر شاعر سخن خواهد رفت. این پنج شاعر عبارت بودند از: «مائی بن ایاث»، «ابونواس»، «ابوالعظیبه»، «ابوالمتنبی» و «ابوالعلاء المعری». همچنین در فصل یازدهم این کتاب در باره «رازی»، سخن خواهد رفت. «محمد بن زکریای رازی»، بزرگترین پزشک (اروپائی یا اسلامی) سده های میانه و نیز مهمترین دانشمند اسلامی به شمار رفته است. «رازی»، با کلیه اصول و احکام و موازین اسلامهای (۱) و (۲) دشمن بود و حتی پیامبری محمد بن عبدالله را انکار کرد.

چگونگی رفتار با زنان افراد غیر مسلمان، بدعتگزاران و برده ها (خواه مرد، خواه زن)، در تئوری و عمل، در اسلامهای (۱)، (۲) و (۳) هر سه وحشتناک می باشد. رفتار غیر انسانی با این افراد حتی در تمدن اسلامی از اصول قرآن که بوسیله فقهای اسلام تعبیر و تفسیر شده، ناشی شده است. اصول و مقررات اسلامی یک رشته احکام و قواعد تئوریک مستبانه است که بر تمام جهات زندگی فردی و اجتماعی انسان از هنگام زایش تا مرگ کنترل دارد. خوشبختانه، قوانین و مقررات اسلامی، برای جزئیات اعمال و رفتار انسان قاعده درست نکرده اند، زیرا در اینصورت ایجاد تمدن اسلامی کمتر می توانست به شکل درآید. از نظر تئوری، اسلامهای (۱) و (۲)، آشامیدن شراب و همچنین همجنس بازی را منع کرده اند، ولی در واقع تمدن اسلامی منع این دو عمل را نادیده گرفته است. با این وجود، هنوز قوانین و مقررات شریعت در برخی از قسمتها بر اعمال و رفتار بشر، مانند خانواده (ازدواج، طلاق و غیره)، نظارت و کنترل دارند.

در بعضی از بخشهای زندگی، مقررات عملی اسلام، حتی بیش از

قوانین و مقررات شریعت به مورد اجرا گذاشته می‌شود. برای مثال، در قرآن ذکری از عمل ختنه به میان نیامده و بیشتر فقها تنها به وجوب آن اشاره کرده‌اند، ولی عمل ختنه در باره تمام کودکان مذکر مسلمان بدون استثناء به مورد اجرا گذاشته می‌شود. از ختنه افراد مؤنث نیز در قرآن ذکری نرفته، ولی در برخی از کشورهای مسلمان این عمل در باره زنان نیز به مورد اجرا در می‌آید. قرآن در اساس حاکی است که تمام مسلمانان مذکر بالغ، یکسان و برابر هستند؛ ولی شوربختانه در عمل اینچنین نیست و خون مسلمانانی که دارای اصل عرب نباشند با سایر مسلمانان به گونه کامل تفاوت دارد. اسلامهای (۱) و (۲)، اصول اخلاقی را به مسلمانان آموزش دادند، ولی اسلام (۳) از پذیرش آن خودداری کرد.

فصل اول

موضوع سلمان رشدی

پیش از ۱۴ فوریه ۱۹۸۹

در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در بغداد کتاب مهم و برجسته‌ای به زبان عربی بوسیله یک فیلسوف و پزشک کلیمی به نام «ابن کمونه» زیر فرنام آزمون سه مذهب، به رشته نگارش درآمد. اهمیت این کتاب در اینست که با یک دید علمی و پژوهشی و در همان حال انتقادی به تجزیه و تحلیل مذاهب موسوئیت و مسیحیت و بالاتر از همه اسلام پرداخته است. اگرچه، «ابن کمونه» در کتاب کوچک خود کوشش می‌کند، بی‌پایگی ادیان سامی را به اثبات برساند، ولی قادر نیست خود را از جو فرهنگی زمان رها سازد و بجای انکار وجود خدا، دیدمان او در سراسر کتاب به نارسائی و ناتوانی دانش و آگاهی انسان برای شناخت وجود خدا و عوامل متافیزیکی (Agnosticism)، نزدیک می‌شود.^۱

محمد پیامبر در این کتاب به عنوان کسی که ادعاهایش از اصالتی برخوردار نیست، توضیح داده شده است. «ابن کمونه» در این کتاب می‌نویسد: «ما پذیرای این عقیده نخواهیم بود که محمد بیش از مذاهب پیشین، سبب خداشناسی و یا فرمانبرداری از او گردید.» همچنین کتاب یاد شده محمد را یک انسان کامل ندانسته است. نویسنده کتاب می‌افزاید: «هیچ دلیلی وجود ندارد نشان دهد که محمد یک انسان کامل بوده و یا آنگونه که گفته شده، قادر به تکامل دیگران بوده است.» افراد مردم تنها از ترس ترور یا برای کسب قدرت، یا برای خودداری از پرداخت مالیات،

یا فرار از خواری و خفت، یا زندانی شدن و یا شیفتگی نسبت به یک زن مسلمان به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. اگر یکی از این دلایل وجود نداشته باشد، یک انسان غیر مسلمان پولدار که از دین خود و نیز اسلام آگاهی کامل دارد، هیچگاه به اسلام روی نخواهد کرد. سرانجام باید گفت که مسلمانان نه تنها قادر نیستند، پیامبری محمد را به اثبات برسانند، بلکه حتی بحث در باره پیامبری محمد نیز برایشان کار آسانی نخواهد بود. «فوواتی» (۱۳۲۳-۱۲۴۴)، Fuwati تاریخ‌نویس سده سیزدهم، شرح رویداد کتاب آزمون سه مذهب را چنین آورده است:

در این سال (۱۲۸۴)، در بغداد معلوم شد که این کتاب بوسیله «ابن کمونه» نوشته شده... و وی در کتاب یادشده، پیامبری محمد را مورد تردید قرار داده است. خدا نکند که ما آنچه را که وی در این باره نوشته، تکرار کنیم. افراد مردم پس از آگاهی از این رویداد، دست به شورش زدند و قصد داشتند به خانه «ابن کمونه» حمله کنند و او را به قتل برسانند... و گروهی از مقامات عالی‌رتبه بغداد به مدرسه «موسئانسیریه» Mustansyria رفتند و قاضی بزرگ و حقوقدان مشهور را برای رسیدگی به جریان «ابن کمونه» فراخواندند. مأموران دولتی برای دستگیری «ابن کمونه» به خانه او رفتند. ولی چون وی خود را پنهان کرده بود او را نیافتند. آن روز جمعه بود. قاضی بزرگ برای شرکت در نماز مدرسه را ترک گفت. ولی گروههای مردم راه را بر او بستند و وی ناچار شد، دوباره به مدرسه برگردد. امیر بغداد، به قصد آرام کردن مردم خشمگین با آنها وارد گفتگو شد. ولی مردم او را به باد اهانت گرفتند و ویرا متهم کردند که طرف «ابن کمونه» را گرفته و قصد دارد، از او دفاع کند. سپس به دستور امیر، منادیها در شهر ندا دادند که بامداد فردا «ابن کمونه» در خارج از دیوار شهر به آتش کشیده خواهد شد. این امر سبب شد که مردم آرامش یابند و دنبال کار خود بروند. سپس، «ابن کمونه» را در جعبه‌ای که با چرم پوشیده شده بود قرار دادند و او را به حله، یعنی محلی که فرزندش دارای شغل دولتی بود، بردند و او را در آنجا اعدام کردند.^{۱۰}

نوشته «فوواتی» نشان می‌دهد که در درازای تاریخ، نه تنها بنیادگرایان اسلامی بلکه حتی افراد عادی مسلمان چگونه با آلهائی که نسبت به دینشان

اهانت کرده، رفتار نموده‌اند. دو رویداد خنده‌دار نیز در این باره در هندوستان به وقوع پیوسته است. اقتصاددان امریکایی «کت گال بریت» John Kenneth Galbraith که در سالهای (۱۹۶۲-۱۹۶۱) سفیر کبیر امریکا در هندوستان بود، نام گریه‌اش را احمد گذاشت و با توجه به اینکه «احمد» یکی از نامهای محمد است، این جریان سبب ایجاد مشکل مهمی در زندگی سیاسی‌اش در هندوستان شد. همچنین زمانی «دکان هرالده» Deccan Herald یکی از روزنامه‌های «بنگالور» داستان کوتاهی زیر فرنام «محمد احمق»، به انتشار رسانید و این موضوع سبب شد که مسلمانان اداره آن روزنامه را به آتش کشیند. بعدها معلوم شد که داستان یاد شده هیچ ارتباطی با محمد پیامبر اسلام نداشته و مربوط به شخص دیوانه‌ای بوده که محمد نام داشته است. به تازگی نیز در شیخ نشین شارجه، یکی از شیخ نشین‌های خلیج فارس، ده نفر هندی، نمایشی را به زبان «مالایالامی» (زبانی که در جنوب غربی هندوستان رایج است)، زیر فرنام مورچه‌های جسد خوار، روی صحنه تئاتر بازی کردند که چون در آن نمایش اشاره‌هایی برضد محمد شده بود، حکومت شارجه آنها را زندانی نمود.

مسلمانانی که جرأت کرده‌اند از اسلام انتقاد کنند، رافضی و کافر خوانده شده، یا به دار آویخته شده، یا گردنشان قطع و یا به آتش سوزانیده شده‌اند. من سرنوشت شومی را که بر سر برخی از این افراد آمده، در فصل دهم این کتاب مورد بحث قرار خواهم داد. ولی، در اینجا توجهم را به نمونه‌هایی از انتقادهایی که در زمانهای اخیر بوسیله مسلمانان از اسلام شده، ویژگی خواهم داد.

بسیاری از مواردی را که من در این بخش توضیح می‌دهم از کتاب ارزشمند «دانیال پیپز» Daniel Pipes که زیر فرنام موضوع رشدی به رشته نگارش درآمده، برداشت می‌کنم. «پیپز» به شرح آن گروه از نویسندگان و اندیشمندانی که به انتقاد از اسلام پرداخته و بدین سبب یا مجازات شده و یا از کیفر فرار کرده‌اند، پرداخته است. شوربختانه «پیپز»، روانشاد علی دشتی دانشمند ایرانی را در زمره آن گروه از نویسندگانی که از مجازات

مصون مانده‌اند، به‌شمار آورده است. پیش از اینکه به شرح سرنوشت مصیبت‌بار علی دشتی پردازم، به شرح انتقادات او از معتقداتی که در ژرفای مغز مسلمانان ریشه گرفته و او آنها را در کتاب پر ارزشش بیست و سه سال آورده است، دست می‌زنم. اگرچه دشتی این کتاب را در سال ۱۹۲۲ به رشته نگارش درآورد، ولی تا سال ۱۹۴۷ در چاپ و انتشار آن اقدامی ننمود. احتمال دارد که چاپ کتاب هم در بیروت انجام گرفته باشد؛ زیرا بین سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۷ رژیم شاه از چاپ و انتشار هرگونه نوشتاری که مخالف دین بود، جلوگیری می‌کرد. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹، دشتی به گروههای مخالف حکومت جمهوری اسلامی که به‌گونه زیرزمینی فعالیت می‌کردند، اجازه داد که به چاپ و انتشار کتاب یادشده پردازند. شمار نیم میلیون جلد از کتاب او که عنوانش به‌سالهای پیامبری محمد مربوط می‌شود، بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۶ به‌گونه غیر مجاز چاپ و به‌فروش رفته است.

نخست باید دانست که دشتی در کتاب خود به‌گونه کلی از اندیشه منطقی دفاع و اعتقاد کورکورانه به‌باورهای نابخردانه را مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ زیرا چنانکه می‌دانیم «ایمان و اعتقاد خرد انسان را ناتوان و درک او را خدشه‌دار می‌کند.»^۱ و این امر حتی در باره دانشمندان برجسته نیز مصداق دارد. دشتی با شدت استناد هرگونه معجزه‌ای را که بعدها برخی از مفسران کزاف‌گوی مسلمان به‌محمد نسبت داده‌اند، انکار می‌کند. او عقیده بنیادی به‌اینکه قرآن کلام مستقیم خداوند بوده و از نظر فصاحت و بلاغت و موضوع، معجزه‌آسا می‌باشد، مورد تردید کامل قرار می‌دهد. او می‌نویسد که «حتی پیش از اینکه تعصب غیر منطقی و کزاف‌گوئی در باره اسلام به‌وجود آید، برخی از دانشمندان نخستین اسلام آشکارا اعلام داشته بودند که ساختمان لغوی و ترکیب ادبی قرآن و یا بالاتر از آن نیز بوسیله افراد خداترس امکان کامل دارد.»^۲

افزون بر آن، قرآن دارای جمله‌هایی است که غیر کامل بوده و بدون کمک مفسرین قابل درک و فهم نیست. گذشته از آن، در قرآن برخی کلمات خارجی، لغات غیرآشنای عربی و کلماتی وجود دارد که با معنی عادی آنها

به کار نرفته است. همچنین در قرآن صفات و افعالی را می توان یافت که بدون توجه به موارد استعمال درست دستور زبان به کار رفته است. بهمین ترتیب، در قرآن ضمائری وجود دارد که غیر منطقی و برخلاف اصول دستور زبان مورد استفاده قرار گرفته و معلوم نیست ضمایر یاد شده به کدام افراد و یا چه مواردی برگشت می کند. به همانگونه در قرآن خبرهائی به چشم می خورد که بدون مبتدا بوده و با ساختمان جمله هم آهنگی ندارند. این اشتباهات چشمگیر در ساختار قرآن سبب شده اند که منتقدان، کتاب یاد شده را از هرگونه فصاحت و بلاغتی خالی و تهی بدانند. به گونه کوتاه باید گفت که قرآن در بیش از یکصد مورد از قواعد و اصول دستور زبان انحراف حاصل کرده است.^{۱۳}

و اما در باره این ادعا که مطالب قرآن، شکل معجزه دارد، چه باید گفت؟ علی دشتی نیز مانند «ابن کمونه» می نویسد:

قرآن دارای هیچ عقیده ای که پیشینیان به آن اشاره نکرده باشند، نیست. تمام اصول اخلاقی که در قرآن آمده، از بدیهیات اصول همگانی زندگی بشر به شمار می رود. داستانهای که در قرآن آمده از آگاهی های کلیمی ها و مسیحی ها برداشت شده است. محمد در مسافرتهایی که به سوزیه انجام می داده با خاخام ها و دیرنشینان کلیمی و مسیحی و بازماندگان ملت های «عاد و ثمود» گفتگو کرده و رویدادهای داستانهای قرآن را از آنها آموخته است... در رشته اصول اخلاقی نیز قرآن نمی تواند معجزه به شمار رود. محمد در قرآن به تکرار اصولی پرداخته است که بشر در سده های نخستین در بسیاری از نقاط دنیا به آنها دست یافته بوده است. کنفوسیوس، بودا، زرتشت، سقراط، موسی و عیسی نیز همان اصول را پیش از محمد ذکر کرده اند... بسیاری از اصول و آداب و وظائفی که اسلام برای بشر مقرر کرده، ادامه آداب و منشی است که تازیهای مشرک از کلیمی ها آموخته بودند.^{۱۴}

دشتی آداب و شعائر خرافاتی اسلام، بویژه مناسک حج را مسخره می کند. او به محمد به شکل انسان نیرنگ بازی نگاه می کند که دست به کشتارهای سیاسی، قتل و جنایت و نابودی همه مخالفانش می زند و به پیروان خود آموزش می دهد که قتل و کشتار «خدمت به اسلام» به شمار

می‌رود. دشتی، وضع رقت‌بار زنان را در اسلام مورد بحث و بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که زنان در اسلام نسبت به مردان موجودات پست‌تری به‌شمار رفته‌اند. او همچنین عقیده اسلام را در باره خدا مورد انتقاد قرار داده است. بنا به نوشته او، خدای قرآن، موجودی ستمگر، خشمگین، مغرور و متکبر بوده و فروزه‌هایی به‌وی نسبت داده شده که شایسته تحسین به‌نظر نمی‌رسد.

برخلاف آنچه که «پیپرز» فکر می‌کند، دشتی در سال ۱۹۸۴ پس از سه سال شکنجه شدن در زندانهای خمینی، در سن ۸۳ سالگی جان سپرد. او پیش از مرگ به یکی از دوستانش گفته بود: «اگر شاه اجازه داده بود، این گونه کتابها به چاپ برسد و در اختیار مردم قرار بگیرد، ما هرگز انقلاب اسلامی در این کشور تجربه نمی‌کردیم.»^{۱۵}

«علی عبدالرزاق» یکی از شیوخ دانشگاه مشهور اسلامی الازهر در قاهره، در سال ۱۹۲۵ کتابی نوشت زیر فرنام اسلام و اصول حکومت.^{۱۶} «عبدالرزاق» با پاکی نیت عقیده داشت که برپایه آموزشهای اسلام، مذهب و سیاست باید از یکدیگر جدا شوند و بهمین مناسبت در کتاب خود، جدائی حکومت از مذهب را مورد بحث و بررسی قرار داده است. عقیده «عبدالرزاق» با مخالفت سایر شیوخ روبرو شد و از اینرو آنها او را مورد دادرسی قرار دادند و پس از اینکه به‌بیدینی محکومش کردند، ویرا از دانشگاه اخراج و از داشتن هرگونه شغلی محرومش نمودند.

یکی دیگر از تحصیل کرده‌های دانشگاه الازهر، دانشمندی بود به‌نام «طه حسین»^{۱۷} او در فرانسه تحصیل کرده و نسبت به معتقدات مذهبی، به‌تردید گرائیده بود. «طه حسین» پس از بازگشت به مصر به انتقاد از اسلام پرداخت و از اینرو مجبور شد از مشاغل دولتی‌اش استعفا دهد. او در کتابی که زیر فرنام شعر و شاعری پیش از اسلام به‌رشته نگارش در آورد، اظهار داشت که «تنها اشاره به‌نامهای ابراهیم و اسماعیل در قرآن کافی نیست ثابت کند که ایندو در تاریخ وجود داشته‌اند.»

در آوریل سال ۱۹۶۷،^{۱۸} پیش از جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل، در یکی از شماره‌های مجله نظامی «جیاش‌الشب»، مقاله‌ای وجود داشت که

نه تنها اسلام، بلکه خدا و مذهب را نیز زیر فرنام «عقیده مومیائی شده‌ای که باید به موزه بازمانده‌های تاریخی انتقال داده شوند،» مورد حمله قرار داده بود. در نتیجه انتشار نوشتار یاد شده، به ترتیبی که مردم نسبت به «ابن کمونه» بازتاب نشان داده بودند، در بسیاری از شهرهای مهم سوریه به خیابانها ریختند و در نتیجه ایجاد شورش و ناآرامی گروهی دستگیر شدند.

مقامات دولتی سوریه برای آرام کردن مردم، نخست وانمود کردند که این کار توطئه امریکائی‌ها و صهیونیست‌هاست، ولی چون این حيله قدیمی نتوانست عطش شورش مردم را فرونشاند، نویسنده مقاله به نام «ابراهیم خلاص» و دو تن از ویراستارهای مجله در دادگاه نظامی محاکمه و به زندان ابد با اعمال شاقه محکوم شدند. خوشبختانه پس از مدتی آنها از زندان آزاد گردیدند.

در سال ۱۹۶۹، پس از شکست فاجعه آور اعراب بوسیله اسرائیل در سال ۱۹۶۷، یک مارکسیست اندیشمند اهل سوریه به نام «صادق العزم» دست به انتشار نوشتار قابل توجهی در باره طرز فکر مذهبی زد. «صادق العزم» در دانشگاه امریکائی بیروت تحصیل کرده و سپس از دانشگاه Yale در رشته فلسفه به درجه دکتری نائل آمده و کتابی نیز درباره «بی‌شاپ برکلی» Bishop Berkeley فیلسوف بریتانیائی به رشته نگارش درآورده است. «العزم» به سبب انتقادات شنیدنی که از اسلام و مذهب کرده است، در بیروت به دادرسی کشیده شد، ولی شاید به سبب نفوذ سیاسی خانواده‌اش در سوریه در دادرسی برائت حاصل کرد. با این وجود، «العزم» برای حفظ جانش تصمیم گرفت، مدتی را در خارج از کشور بگذراند.

«صادق العزم» رهبران عرب را به سبب اینکه از یک سو به مردم اجازه نمی‌دهند، آزادانه در باره مذهب سخن بگویند و از آن انتقاد کنند و از دگرسو خود نیز از ارزشیابی باورهای اسلامی و اندیشه‌های واپس‌گرای آن، خودداری می‌کنند، سرزنش کرده است. او می‌نویسد:

«مرتجعین عرب از افکار مذهبی مردم به شکل یک حربه ایدئولوژیکی

استفاده می‌کنند و با این وجود هیچکس تا کنون برآن نشده است که باورهای جعلی و خودساخته‌ای را که آنها برای بهره‌برداری از ملت عرب به کار می‌برند، مورد انتقاد و ارزشیابی علمی قرار دهد. رهبران سیاسی و فرهنگی جنبش آزادی عرب از هرگونه انتقادی از عرب و میراث اجتماعی ناشی از فرهنگ سنتی عرب خودداری کرده‌اند... این افراد به بهانه احترام به سنت‌ها، ارزشها، مذهب و اخلاقیات مردم، کوششهای فرهنگی سازمان جنبش آزادی عرب را در راه نگهداری سازمانهای اجتماعی سنتی، اندیشه‌گریهای واپسگرایی قرون وسطایی و مخالفت با هرگونه اصلاح و پیشرفت در راه رهائی از ماندگی در کهنه‌گراییهای سنتی به کار برده‌اند.

هر مسلمانی باید از پیشرفت‌های علمی یکصد و پنجاه سال گذشته آگاهی بدست آورد. بدیهی است که آگاهیهای علمی در چندین مورد با معتقدات مذهبی مسلمانان اختلاف و ناهمگونی دارند. ولی، مهمترین این اختلافات در باره سک و شیوه برخورد اسلام با پدیده‌ها می‌باشد. اسلام متکی و وابسته به فرمانبرداری کورکورانه از اصول و قواعد مذهبی و پذیرش بدون پرسش و بی چون و چرای اصول و موازینی است که مذهب اسلام بر نهاد آنها بنیاد گرفته است، درحالیکه روشهای علمی مستلزم آزمایش و تجربه، اندیشه‌گری در جهت مخالف پدیده‌ها، قیاس و استقراء و استنباط نتایجی است که دارای ارتباط منطقی بوده و با حقیقت برابری دارند.

باید دانست، زمانی که ما اصول مذهبی را با چشم بسته پذیرش و به آنها عمل کنیم گذشته و تمام متون کتابهای مقدس باید با روشهای علمی به دقت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار بگیرند. تنها در اینصورت است که ما خود را از واپسگرایی نجات می‌دهیم و اطمینان می‌یابیم که دین و مذهب دیگر در زندگی ما نقش بازدارنده از پرورش ذهنی و ماندگی وضع موجود سیاسی نخواهد داشت.

کتاب «صادق العزم» دارای اهمیت بوده و باید بهتر فهمیده شود، ولی تا آنجا که من آگاهی دارم از زبان عربی به سایر زبانها برگردان نشده است. «صادق العزم» به تازگی با شهامت و جرأت فراوانی در نوشتاری در نشریه

(1991) *Die Welt des Islams* 31 از سلمان رشدی دفاع کرده است.

کوشش دیگری نیز برای اصلاح اسلام از داخل با شکست روبرو شد. بدین شرح که یکی از دانشمندان الهیات سودان به نام «محمود محمد طه» کوشش کرد از نقش قرآن به عنوان یکی از منابع حقوق و قانون بکااهد. «طه» فکر کرد، زمان آن فرارسیده است که قوانین و مقررات جدیدی به وجود آید که بهتر بتواند پاسخگوی نیازهای مردم در سده بیستم باشد. «طه» برای انتشار افکار و برنامه‌های خود به بنیاد سازمانی به نام «برادران جمهوریخواه» دست زد. مقامات مذهبی خرطوم، افکار و عقاید «طه» را رد کردند و در سال ۱۹۶۸ او را به کفر و بیدینی متهم نمودند و می‌دانیم که کفر و بیدینی برپایه مقررات اسلامی، معمولاً مجازات مرگ دارد. به دنبال تکفیر کردن «طه» نوشتارهای او را به آتش کشیدند، ولی «طه» موفق شد، برای مدت هجده سال از مجازات مرگ فرار اختیار کند. سرانجام، او را دوباره محاکمه کردند و در سن هفتاد و شش سالگی در ژانویه سال ۱۹۸۵، در خرطوم در انظار همگانی ویرا به دار آویختند.

شاید مشهورترین مسلمان زمان کنونی که «پیپرز» در کتابش، از او نام برده، سرهنگ «معمّر قذافی» رهبر لیبی باشد که اظهار نظرهای همگانی او در باره محمد، قرآن و اسلام بمراتب کفرآمیزتر از تمام افرادی است که تا کنون منش و اعمال ضد مذهبی آنها را به رشته شرح درآورده‌ام. «قذافی» که عقاید و افکارش در باره مذهب اسلام در جرگه‌های همگانی کشور لیبی منتشر شده، اظهار داشته است که اصول و موازین شرع اسلام را باید تنها در زندگی خصوصی به کار برد. «قذافی» کاهنامه اسلامی را تغییر داد، مسلمانانی را که برای انجام مناسک حج به مکه می‌روند مورد تمسخر قرار داد و آنها را «ساده و احمق» خواند. «سرهنگ قذافی»، همچنین زبان به انتقاد از محمد گشود و اظهار داشت که پیروزیهای زندگی او بمراتب از محمد پیامبر اسلام بیشتر بوده است. «قذافی» به شدت به حقیقت قرآن و حتی جزئیات زندگی محمد تردید نمود. اگرچه، رهبران مذهبی، «قذافی» را یکفرد منحرف و اسلام‌ستیز تشخیص دادند و اقدامات ضد اسلامی او را محکوم کردند، ولی نه هیچگاه نوشته‌های او را

منع و نه اینکه فتوای مرگ برایش صادر کردند. براستی، می‌توان گفت که هرگاه مقامات CIA نسبت به نوشتارهای «فدائی» آگاهی کامل می‌داشتند، آنها را تجدید چاپ می‌کردند و افکار و اندیشه‌های کفرآمیز و اسلام‌ستیز ویرا به‌گونه رایگان بین مردم پخش می‌کردند و بدینوسیله برای بنیادگرایان اسلامی فرصتی به‌وجود می‌آوردند تا آنها خود نقبه کار را به‌انجام و اتمام برسانند.

دو نفر دیگر نیز به‌قدرت اسلام برای حل مشکلات زندگی مدرن تردید کردند.^{۳۳} یکی از این دو نفر یک قاضی اهل قاهره به‌نام «نورفروج» بود که در سال ۱۹۸۶ ضمن نگارش نوشتاری، شریعت و قوانین و مقررات اسلامی را مورد انتقاد قرار داد و آنها را «مجموعه‌ای از قوانین و مقررات ارتجاعی دوره زندگی قبیله‌ای خواند که برای اجتماعات کنونی، از شایستگی بایسته خالی هستند.» همچنین در سال ۱۹۸۶ یک حقوقدان و نویسنده مصری به‌نام «فرج فدا» جزوه‌ای زیر فرنام *No to Sharia* انکار شریعت چاپ و منتشر کرد. «فرج فدا» در این جزوه با توجه به اینکه اسلام قادر نیست، به‌ایجاد قوانین اساسی غیر مذهبی که حکومت‌های مدرن به‌آر نیاز دارند، بپردازد؛ موضوع جنائی منهد از دولت را مورد بحث قرار داده است. نوشتار جنجالی «فدا» آنچنان موفقیت‌آمیز بود که با نوشتارهای جزمی شیخ «کشک» از نظر محبوبیت عمومی به‌مسابقه برخاست و به‌زبانهای ترکی، فارسی، اردو و سایر زبانهای دنیای اسلام برگردان شد.

پیش از فوریه سال ۱۹۸۹، کتاب دیگری منتشر شد که در اینجا شایسته است از آن ذکری به‌میان آید. عنوان این کتاب *L' Islam en Questions* (Grasset, 1986) می‌باشد که در آن بیست و چهار نویسنده عرب به‌پنج پرسش زیر پاسخ داده‌اند:

۱- آیا اسلام موقعیت جهانی خود را حفظ خواهد کرد؟

۲- آیا اسلام می‌تواند برای یک دولت مدرن، سیستم حکومتی به‌شمار

رود؟

۳- آیا یک سیستم حکومت اسلامی می‌تواند یک کم‌اجباری در تکامل

ملّت‌های عرب و اسلام به‌شمار رود؟

۴- آیا «بازگشت به‌اسلام» یعنی پدیده‌ای که در ده سال گذشته در

بیشتر کشورهای مسلمان به چشم می‌خورد، جنبه مثبت دارد؟

۵ دشمن عمده اسلام امروز چیست؟

از پاسخ‌هایی که دانشمندان تحصیل کرده عرب به پرسش‌های بالا دادند، چنین برمی‌آید که بیشتر آنها عقیده دارند که اسلام برای حلّ مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در حال حاضر دنیای اسلام را دربر گرفته است، قادر به پاسخگویی نیست. بیشتر نویسندگانی که به پرسش‌های بالا پاسخ دادند، با شدت جانبداری خود را از ایجاد حکومت‌های غیر مذهبی بیان داشتند. شمار پانزده نفر از نویسندگان مورد نظر، به پرسش دوم که حاکی است: «آیا اسلام می‌تواند برای یک دولت مدرن، سیستم حکومتی به‌شمار رود؟» پاسخ قطعی منفی دادند. حتی آنهایی که به پرسش دوم، پاسخ مثبت دادند، موافقت خود را با حکومت اسلامی در شرایط چندی محدود کردند. مانند اینکه، «به شرط اینکه به حقوق افراد مردم احترام گذاشته شود»، و یا «به شرط اینکه از اسلام تعبیر و تفسیر جدیدی به عمل آید»، و غیره. کم‌وبیش، تمام نویسندگان یاد شده، موضوع «برگشت به‌اسلام» را یک پدیده منفی دانستند و تعصب مذهبی را بزرگترین خطری به‌شمار آوردند که در برابر همه مسلمانان قرار گرفته است. یکی از بیست و چهار نویسنده کتاب بالا، داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و مقاله‌نویس کمونیستی است به‌نام «رشید بوجدرا» که خود به‌خدانشناسی اعتراف کرده است. «بوجدرا» مذهب را در کشور الجزایر سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد و به‌دورویی و ریاکاری اکثریت مردم که در حدود ۸۰ درصد را تشکیل می‌دهند تازش می‌کند و می‌گوید، این افراد تنها در ماه رمضان که ماه مقدّس روزه‌گیری است، نماز می‌خوانند و یا تظاهر به‌نمازخوانی می‌کنند؛ تنها برای بدست آوردن ارزش‌های اجتماعی به‌مگه می‌روند؛ دست به‌آشامیدن مشروبات الکلی و زنا می‌زنند و با این وجود خود را مسلمان خوب می‌نامند. «بوجدرا» به پرسش «آیا اسلام می‌تواند برای یک جامعه مدرن، سیستم حکومتی

به شمار رود؟» به گونه روشن و آشکار پاسخ می‌دهد:

نه، مطلقاً نه. این تنها یک عقیده شخصی نیست، این یک حقیقت بدون چون و چراست. ما مشاهده کردیم، هنگامی که «نمیری» (رئیس جمهوری سودان) تصمیم گرفت، قوانین و مقررات اسلامی را در اداره امور دولت به کار ببرد، با شکست روبرو شد. و این روش پس از بریدن دستها و پاهای گروهی از مردم بیکباره متوقف شد... می‌توان گفت که همه مسلمانان مخالف اجرای این روش هستند. برای مثال، سنگسار کردن زنان بغیر از کشور عربستان سعودی در هیچ نقطه دیگری از دنیا اجرا نمی‌شود و حتی در عربستان سعودی نیز این روش بسیار به ندرت به‌مورد اجرا گذاشته می‌شود. اسلام با یک دولت مدرن هیچ‌وجه نمی‌تواند سازگاری و همگامی داشته باشد... نه، من نمی‌دانم، چگونه اسلام می‌تواند یک سیستم حکومتی به شمار رود.

کسی نمی‌داند که «بوجدرا» با وجود فتوایی که از سال ۱۹۸۳ برضد او صادر شده و برخلاف اینکه چندین بار به مرگ تهدید شده است، هنوز در الجزایر بسر می‌برد و کوشش می‌کند تا آنجا که ممکن است به زندگی عادی خود ادامه دهد و با تغییر شکل و وضع و قیافه، پیوسته از محلی به محل دیگر می‌رود. «بوجدرا» همچنین در سال ۱۹۲۲ در زمانی که حزب اسلامیت الجزایر در آستانه پیروزی در انتخابات قرار گرفته بود، در نوشتاری به سختی به FIS حزب اسلامیت الجزایر حمله کرد.

«بوجدرا» در نوشتار خود، حزب اسلامیت الجزایر را یک حزب تندروی غیر دموکراسی خواند و آنرا با حزب نازی سالهای دهه ۱۹۳۰ برابری کرد. «بوجدرا» آتهائی را که در برابر اسلامیت‌ها ساکت مانده و نه تنها آنها را سرزنش نمی‌کنند، بلکه وانمود می‌نمایند که ممکن است بازگشت به سده‌های میانه دارای آثار مثبتی باشد، مورد خفت و خواری قرار می‌دهد. بدیهی است که فتوایی که در سال ۱۹۸۳ برضد «بوجدرا» صادر شد، در سال ۱۹۸۹ تجدید گردید.

پس از ۱۴ فوریه سال ۱۹۸۹

بهار سال ۱۹۸۹، پیوسته به شکل نقطه عطفی در تاریخ خردگرائی و روشنگری دنیا باقی خواهد ماند. در فوریه سال ۱۹۸۹، آیت الله خمینی فتوای زشتش را بر ضد «سلمان رشدی» صادر کرد. به دنبال فتوای یاد شده، بیدرنگ روشنفکران غربی، دانش پژوهان عرب شناس و اسلام شناس در گفتگوهای کوتاه و نوشتارهایی که در این جهت منتشر کردند، سلمان رشدی را به مناسبت اینکه با نوشتن کتاب *آیات شیطانی* سبب ایجاد چنین مجازات وحشیانه‌ای بر ضد خود شده است، مورد سرزنش قرار دادند. «جان اسپوزیتو» John Sposito که یک امریکائی کارشناس اسلامی است ادعا کرد که «او هیچ دانشمند اسلام شناس غربی را نمی شناسد که نتوانسته باشد پیش بینی کند که نوشته‌های سلمان رشدی در کتاب *آیات شیطانی*، انفجار آمیز خواهد بود.»^{۲۵} این موضوع نشان دهنده دورویی و ریاکاری مردی است که جرأت کرده است، بخش‌هایی از کتاب «صادق العزم» را که در پیش از آن سخن گفته شد و اسلام را مورد انتقاد قرار داده است، به چاپ و انتشار برساند.

برخی از نویسندگان حتی نسبت به آزاری که از کتاب *آیات شیطانی* به مسلمانان وارد شده، ابراز همدردی کردند و در چند مورد پافشاری نمودند که سلمان رشدی را باید در یک کوچه پشت ساختمان به دام انداخت و او را کتک زد. یک تاریخ نویس ارزشمند به نام پرفسور «تروور راپر» حتی موافقت ضمنی خود را با فتوای وحشیانه‌ای که برای قتل سلمان رشدی صادر شده بود، اعلام داشت. این شخص می نویسد: «من در شکفتم، چگونه سلمان رشدی این روزها با بهره گیری از قوانین و مقررات نیک خواهانه بریتانیا و با محافظت پلیس این کشور که وی نسبت به آنها قدر دان نبوده، روزگار خود را بسر می آورد؟ من با ناراحتی نه زیاد از اندازه، امیدوارم... اگر مسلمانان بریتانیا در خیابان تاریکی، سلمان رشدی را به دام انداختند و برای اصلاح او اقدام کردند، در دلسوزی برای او اشکی از چشم خارج نکنم. اگر چنین عملی سبب کنترل خامه سلمان

رشدی شود، اجتماع از این کار بهره خواهد برد و دیگر به ادبیات لطمه و ضرری وارد نخواهد آمد.»^{۲۶}

در هیچیک از این نوشتارها، گفته‌ای در باره انتقاد از فتوای قتل سلمان رشدی به چشم نمی‌خورد. بدتر از آن اینکه در یکی از این نوشتارها پیشنهاد شده است که فروش کتاب سلمان رشدی باید ممنوع و یا از پیشخوان کتابفروشی‌ها برچیده شود. با کمال شگفتی، در هیچیک از نوشتارهای یاد شده، هیچ دفاعی از یکی از اصول اساسی دموکراسی که بدون آن بشر به هیچ پیشرفتی نمی‌تواند دست یابد، یعنی آزادی گفتار، اشاره‌ای به عمل نیامده است. و به گونه‌ای که می‌دانیم، این عامل یعنی «آزادی گفتار» هدفی است که نویسندگان و روشنفکران دنیا آماده‌اند به خاطر آن جان خود را فدا کنند.

حال هنگامی که مسلمانانی که از نوشتار سلمان رشدی رنجیده شده‌اند، درخواست می‌کنند، آن بخش از ادبیات غربی و نوشتارهای تاریخ روشنگری که برای روانهای خفته آنها زیان‌آور است، ولی دل پرفسور «راپر» را خنک می‌کند، جمع‌آوری گردد، آیا این استاد رذل سرشت از خواب بیدار خواهد شد؟

آیا این مسلمانان کتاب «گیبون» Gibbon را خواهند سوزانید که نوشت: «(قرآن یک) افسانه، فریضه و یک نوشتار شورانگیز و بی‌انتهایی است که به ندرت سبب برانگیختن عاطفه شده و یا عقیده‌ای را به انسان الهام می‌کند و اینکه گاهی اوقات در گرد و خاک می‌خزد و برخی مواقع در انبوه ابرها گم می‌شود.» «گیبون»، در بخش‌های دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «پیامبر اسلام در آیه‌هایی که در مدینه نازل کرد، دارای آوائی بمراتب وحشیانه‌تر و خونخوارتر از آیه‌هایی که در مکه آورد، بود و این موضوع نشان می‌دهد که میانه‌روی محمد در زمان اقامت در مکه به سبب ضعف و ناتوانی او بوده است.» ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه محمد پیامبر خدا بود، «یک افسانه لازم» بوده است.

دین اسلام با به‌کار بردن فریب، نیرنگ، خیانت و ظلم و بیدادگری پرورش و رشد یافت. محمد دستور داد، کلمی‌ها و بت‌پرستانی را که از جبهه

جنگ فرار کرده بودند به هلاکت برسانند. با تکرار چنین اعمال و رفتاری، شخصیت محمد باید بتدریج داغ ننگ گرفته باشد. محمد در سالهای پایان عمرش اشتباهی سبیری ناپذیری برای حکومت و فرمانروائی داشت و می‌توان گمان برد که (این شتیاد پیروز)، ساده‌لوحانی را که به او ایمان آوردند، در دل مسخره و در درون خود به‌ریش آنها خنده زده است. محمد، در زندگی خصوصی‌اش منش و رفتار انسانی را داشت که شور و شهوت‌های نفسانی بر او چیره شده و روی ادعاهای پیامبری او خط بطلان می‌کشیدند. او با ادعای اینکه به‌وی یک الهام غیبی شده، خود را از قوانین و مقرراتی که برای ازدواج به‌پیروانش تحمیل کرده بود، آزاد ساخت و تملک‌های جنسی با زنان را بدون هیچگونه قید و شرطی برای ارضای تعالیاتش جهت خویش مجاز کرد.^{۲۷}

جای بسی شگفت است که «راپر» توجه نداشته است که «دیوید هیوم» David Hume فیلسوف محبوب او نوشته است: «(قرآن یک) اثر وحشیانه و نابخردانه است. هرگاه به سخنان و روایت‌های (محمد) در قرآن توجه کنیم، درمی‌یابیم که او خیانت، اعمال ضد انسانی، ستمگری، انتقام و کورذهنی را که به‌گونه کامل با یک جامعه متمدن ناهمگونی دارد، مورد ستایش قرار داده است. در قرآن هیچ اصل و قاعده ثابت و پابرجائی که انسان بتواند به آن متکی شود وجود ندارد. در قرآن هر عملی تا آنجائی که تنها برای آنهایی که دارای ایمان واقعی باشند، یا سودمند و یا زیان‌آور است، یا ستایش و یا سرزنش شده و بدین ترتیب، پدیده‌ای از ارزشهای والای انسانی و اخلاقی در این کتاب وجود ندارد.»^{۲۸} «هیوم» همچنین محمد را یک «پیامبر دروغین» می‌داند. بنابراین، برای هر کسی تا کنون باید روشن شده باشد که قرآن فرآورده ذهنی خود محمد بوده و آنچه که وی در قرآن آورده، نمی‌تواند الهامات یک مقام متافیزیکی الهی باشد. با این وجود می‌بینیم که ابراز چنین عقیده‌ای کفر و بیدینی به‌شمار می‌رود. و اما «توماس هابز» Thomas Hobbes فیلسوف شهیر انگلیسی می‌نویسد: «محمد هنگامی که در صدد ایجاد دین نوی خود بود، وانمود می‌کرد که در جلد یک کبوتر با «روح مقدس» گفتگو و کنفرانس داشته است.»^{۲۹}

«دانته» در *کمدی الهی* *The Divine Comedi*، بزرگترین کتاب شعر ادبیات غربی می‌نویسد: «ببینید، چگونه محمد در گفته‌هایش رسوائی به بار آورده است! علی در حالیکه از فرق سر تا چانه‌اش شکافته شده است و گریه می‌کند، می‌رود. افراد دیگری را نیز که تو آنها را در اینجا می‌بینی و در تمام عمرشان نماد تنگ و رسوائی و شکاف و جدائی بوده و بدین مناسبت بدن آنها نیز شکافته شده است، پیش از من می‌روند.»^۲

«مارک موسی» در حاشیه‌ای که بر ترجمه *کمدی الهی* نوشته، دلائل و فرموده‌هایی را که «دانته» برای اثبات استحقاق محمد جهت سوخته شدن به آتش دوزخ ارائه شده، به این شرح خلاصه کرده است: «مجازات (محمد) و همچنین علی در شکافته شدن بدنشان از چانه تا کشاله‌های ران، نشانگر عقیده دانته بر این واقعیت است که آنها مبتکر شکاف بزرگی بین کلیسای مسیحی و اسلام بودند. بسیاری از معاصران دانته فکر می‌کردند که محمد در اصل یک فرد مسیحی و کاردینالی بود که قصد داشت، پاپ بشود.»^۳

«کارلایل» و «ولتر» همچنین محمد و قرآن را به باد انتقاد و سرزنش گرفته‌اند، ولی در سال ۱۹۸۹ مدافعان غربی اسلام خود را با حمله به سلمان رشدی مشغول کردند و بجای اینکه اصول اسلام را مورد انتقاد قرار دهند، آتش تنور تبلیغات اسلامی را تندتر کردند. مدافعان غربی اسلام بجای شرح زشتی‌های اسلام، «بنیادگران اسلامی» را ستمدیدگانی دانستند که دچار فقر اقتصادی بوده، هویت خود را از دست داده، بوسیله غرب تهدید شده و قربانی تعصب نژادی سفیدپوستان قرار گرفته و بدینوسیله رفتار وحشیانه مسلمانان بنیادگرا را مجاز برشمردند و مسئولیت اخلاقی آنها را به غربی‌ها منتقل نمودند. مدافعان غربی اسلام تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند: «اشکال کار ما اسلام نیست، بلکه مشکل ما تندروهای اسلامی هستند که قرآن را وسیله رسیدن به هدفهای خود قرار داده‌اند.» آنها در شرح و تفسیر عقاید خود افزودند که اسلام دینی است که نسبت به عقاید و باورهای ناهمگون متحمل و شکیباست، ولی اشکال

کار در آنجاست که آیت‌الله خمینی از روح واقعی اصول و موازین اسلامی دور مانده است. اعمال و رفتار زشتی که خمینی در ایران مرتکب شد، نشانی از اسلام واقعی ندارد، بلکه کاریکاتور عجیب و غریبی از اسلام می‌باشد. اسلام همیشه نسبت به برگشتگان از دین با نظر رأفت و مهربانی نگاه می‌کند.»

حتی نادرست‌تر از آن ادامه کوشش برای تیرته کردن نهاد اسلام با به کار بردن عباراتی مانند «مسلمانان بنیادگرا»، «مسلمانان متعصب» و مانند آنها می‌باشد.

عبارت «مسلمان بنیادگرا» در نفس غیرشایسته و نادرست می‌باشد، زیرا تفاوت بزرگی بین مسیحیت و اسلام وجود دارد. بدین شرح که در مسیحیت، بیشتر مسیحی‌ها امروز مفهوم و تعبیر لغوی انجیل را کنار گذاشته^{۲۲} و متون آنرا با مقتضیات زمان تطبیق داده‌اند و از اینرو در مسیحیت می‌توان بین بنیادگرایان مسیحی و سایر مسیحیان تفاوت قائل شد. ولی مسلمانان هنوز از تعبیر لغوی قرآن جدا نشده و از اینرو نه تنها گروهی از آنها ممکن است «بنیادگرا» نامیده شوند، بلکه تمام آنها عقیده دارند که قرآن کلام مستقیم خداوند است.

شورشهایی که مسلمانان در کشورهای گوناگون دنیا بر ضد سلمان رشدی کردند، نشان می‌دهد که مسلمانان عادی به آسانی از آنچه که ممکن است فکر کنند به کتاب مقدس و پیامبر و دینشان اهانت آور است، آزرده می‌شوند. از همین رو بود که بیشتر مسلمانان عادی از فتوای خمینی بر ضد سلمان رشدی حمایت کردند.

مسلمانان میانه‌رو همراه با آزادیخواهان غربی و بدبختانه کشیشان گمراه شده مسیحی، همه عقیده دارند که اسلام واقعی با آنچه که خمینی در ایران انجام داد، تفاوت دارد. ولی مسلمانان میانه‌رو و سایرین نمی‌توانند هم کیک خود را نگهداری کنند و هم آنرا بخورند. هیچ نوع تلاش و کوشش هوشمندانه مغزی و یا نادرستی نمی‌تواند جنبه‌های وحشیانه، ناخوش‌آیند و غیر قابل پذیرش اسلام را نابود سازد. اگر بتوان ثابت کرد که قرآن کلام مستقیم خداست، آن زمان دست کم، بنیادگرایی اسلامی را

می‌توان منطقی و درست دانست. اعمال و رفتار خمینی خواه در قرآن و یا در گفتار و کردار محمد (حدیث) ذکر شده باشد، یا نه و خواه برپایه قوانین و مقررات اسلامی متکی باشد، یا نه، بازتاب آموزشهای اسلام می‌باشد. سخنگویان ایرانی برای مشروع نشان دادن قتل سلمان رشدی که در فتوای خمینی بسیار روشن بود، به شرح اعمال و رفتار و جزئیات زندگی محمد پرداختند. این افراد در جزئیات زندگی محمد، به نمونه‌های زیادی دست یافتند که محمد بر ضد مخالفانش به قتل و ترور دست زده بود. این نمونه‌ها عبارتند از: ترورهای سیاسی، شامل قتل نویسندگانی که به نوشتارهای هجوآمیز بر ضد محمد اقدام کرده بودند (به مطالب فصل دهم همین کتاب نگاه فرمائید). خمینی خودش به شرح زیر به مدافعان غربی اسلام و مسلمانان میانه‌رو پاسخ می‌دهد:

اسلام مقرر کرده است که همه مردان بالغ به شرط اینکه عاجز و یا علیل نباشند، وظیفه دارند که خود را برای تصرف سایر کشورها آماده سازند، به گونه‌ای که احکام و مقررات اسلام در تمام کشورهای دنیا جاری و اجرا گردد.

ولی، آنهایی که فریضه جهاد را در اسلام بررسی کرده‌اند، می‌دانند چرا اسلام باید بر همه دنیا پیروز گردد... آنهایی که از اسلام چیزی نمی‌دانند و انصود می‌کنند که اسلام مخالف جنک است. آنهایی که چنین حرفهایی می‌زنند، از شعور انسانی بهره‌ای ندارند. اسلام می‌گوید: همه افراد بی‌ایمان را بکشید، همانگونه که آنها شما را می‌کشند! آیا مفهوم این گفته آنست که مسلمانان باید دست روی دست بگذارند تا بوسیله «افراد بیدین» کشته شوند؟ اسلام می‌گوید: «غیر مسلمانان» را با ضرب شمشیر بکشید و ارتش آنها را داغان کنید. آیا مفهوم این گفته آنست که ما باید بیکار بنشینیم تا غیر مسلمانان بر ما پیروز شوند؟ اسلام می‌گوید: آنهایی را که قصد دارند شما را بکشند، در راه خدمت به الله به قتل برسانید! آیا معنی این حرف آنست که ما باید به دشمن تسلیم شویم؟ اسلام می‌گوید: همه نیکی‌ها در نتیجه شمشیر و در زیر سایه شمشیر به دست می‌آید! افراد مردم تنها با شمشیر فرمانبردار می‌شوند! شمشیر کلید بهشت بوده و در بهشت تنها بروی جهادکنندگان مقدس باز می‌شود! صدها فریضه دیگر در

قرآن و گفته‌های پیامبر (حدیث) وجود دارد که به مسلمانان اصرار می‌ورزد که ارزش جنگ و جنگیدن را به خوبی درک کنند. آیا مفهوم تمام این گفتارها آنست که اسلام دینی است که افراد مردم را از دست زدن به جنگ باز می‌دارد؟ من به آن نابخردانی که چنین ادعائی می‌کنند، آب دهان می‌اندازم.^{۲۳}

خمینی مطالب بالا را به گونه مستقیم از قرآن ذکر می‌کند و یک تعریف عملی فرهنگی از دکتربین جهاد در اسلام به دست می‌دهد. فرهنگ لغت معروف اسلام، جهاد را چنین تعریف می‌کند: «جهاد یک جنگ مذهبی در راه محمد بر ضد افراد بیدین است. جهاد وظیفه مذهبی همه مسلمانان است که در قرآن و احادیث به شکل یک فرمان الهی ذکر شده و به ویژه برای گسترش اسلام و دفع شر از مسلمانان واجب مقرر شده است.»^{۲۴}

اگر قرآن همانگونه که خمینی و همه مسلمانان عقیده دارند، کلام «خدا» بوده و تمام فرامین وابسته به آن باید بدون چون و چرا اجرا شود، پس چه کسی راست می‌گوید و بیشتر منطقی است، خمینی و یا میانه‌روهای اسلامی و مدافعان غربی اسلام؟ در این باره توضیحات بیشتری در مباحث بعدی داده خواهد شد.

موضوع نادرست دیگری شبیه به مطلب بالا، کوششهای اندوه‌آور روشنفکران تجد طلب مسلمان، چه مرد و چه زن، در تظاهر به این عقیده است که اسلام راستین برای زنان احترام و ارزش قائل شده و اینکه بین اسلام و دموکراسی از یک سو و اسلام و حقوق بشر از دگرسو، ناهمگونی وجود ندارد. (برای آگاهی بیشتر از این موضوع به مطالب فصل هفتم همین کتاب نگاه فرمائید.)

«جان اسپوزیتو» John Sposito یک امریکائی هواخواه اسلام که در دانشگاه صلیب مقدس تدریس می‌کند، در کتابی که زیر فرنام تهدید اسلام افسانه و یا حقیقت؟ به رشته نگارش درآورده، همین پرسش را مطرح نموده است. مطالب این کتاب درست مانند یک نشریه صور قبیحه برپایه نادرستی و بیهوده‌نویسی تنظیم یافته است. کتاب یاد شده برخلاف عنوان ظاهری اش که به نظر می‌آید باجرات و شهامت قصد حمله به اسلام دارد،

بجای اینکه به خواننده این کتاب، اندیشه‌های نو و نیک آموزش دهد، پیوسته به قول و وعده و وعید پرداخته و ما پیش از اینکه این کتاب را باز کنیم، می‌دانیم پاسخ پرسش یاد شده چگونه داده شده است، ما به گونه کامل بخوبی می‌دانیم، از زمانی که موضوع قتل سلمان رشدی به میان آمد، دانشگاه آکسفورد، هیچ کتابی را که جرأت کرده باشد از اسلام انتقاد کند، برای چاپ و انتشار نپذیرفته است. از همین رو، آقای «اسپوزیتو» نیز شهادت جلب خشم تمام دنیا را بر ضد خود در خویش نیافته است. آنچه که «اسپوزیتو» و همه مدافعان غربی اسلام قادر به درک و فهم آن نیستند، اینست که اسلام یک خطر است و آنهم خطری است که هزاران نفر مسلمانرا دربر می‌گیرد. همانگونه که امیر طاهری گفته است: «اکثریت بزرگی از قربانیان (ترور مقدس) خود مسلمان هستند.» یکی از نویسندگانی که در یکی از کشورهای غربی که اسلام در آن حکومت می‌کند، بسر می‌برد، به تازگی گفته است: «شما باید از سلمان رشدی دفاع بکنید، زیرا دفاع از سلمان رشدی، در واقع دفاع از خود ماست.»^{۳۵} در نامه بازی که یک نویسنده ایرانی به نام «فهیمة پارسائی» به سلمان رشدی نوشته، اظهار داشته است: «هنگامی که ما تنها روی موضوع سلمان رشدی تمرکز قوا می‌دهیم، سرنوشت غم‌انگیز صدها نفر نویسنده را در سراسر جهان به باد فراموشی می‌سپاریم. تنها در ایران، پس از ۱۴ فوریه سال ۱۹۸۹، بسیاری از نویسندگان و روزنامه‌نویسان به سبب اینکه کتاب و یا نوشتاری در جهت شرح عقاید خود نوشته بودند، اعدام و همراه سایر زندانیان سیاسی در گورهای دسته‌جمعی به خاک سپرده شدند. نام تنها برخی از آنها عبارتست از، امیر نیک‌آئین، منوچهر بهزادی، جاوید میسانی و ابوتراب باقرزاده... آنها گرفتار همان سرنوشت شومی شدند که چند ماه پیش، دو نفر از همکاران جوانشان به نامهای سعید سلطان‌پور و رحمان هاتفی، به آن دچار شده بودند. بدین شرح که این دو نفر که هر دو شاعر بودند، در یک شب تاریک دزدیده و تیرباران شدند.»^{۳۶}*

* هرگاه نویسنده این بخش از مطالب کتابش را در زمان کنونی تهیه می‌کرد، بدون تردید کشتار وحشیانه نویسندگان نامداری مانند علی اکبر سعیدی سیرجانی، محمد جعفر پوپنده، محمد مختاری و حمید مصدق را که حکومت آخوند خاتمی به کشته شدن آنها توسط کارکنان وزارت اطلاعات اعتراف کرده نیز به فهرست بالا می‌افزود. (بازنمود مترجم).

هر گاه گفته‌های چرب و نرم و نادان‌نمای مدافعان غربی اسلام مانند «ادوارد مورتیمر» Edward Mortimer و «اسپوزیتو» که تمام گناه را به گردن سلمان رشدی انداخته‌اند با اعلامیه‌ای که نویسندگان ایرانی^{۳۷*} در محکوم کردن فتوای خمینی منتشر کردند، مقایسه کنیم، آنگاه به بزدلی و ناشرافتمندی مدافعان غربی اسلام و جرأت و شهامت ایرانی‌ها پی می‌بریم. نویسندگان ایرانی که فتوای مرگ سلمان رشدی را بوسیله خمینی محکوم کرده‌اند، دست کم تشخیص داده‌اند که فتوای مرگ رشدی، بیش از اینکه دخالت خارجی در زندگی یک شهروند انگلیسی و فتوایی که برضد او داده شده، باشد، یک اقدام تروریستی اسلامی است. زیرا، رشدی برپایه قوانین و مقررات بریتانیا مرتکب جرمی نشده و او حق بهره‌گیری از آزادی فکر و بیان و اصولی که پایه و بنیاد آزادی تمدن غرب و در واقع هر جامعه متمکنی را تشکیل می‌دهد، دارد.

شمار قابل توجهی از سایر نویسندگان و روشنفکران بسیار با شهامت دنیای اسلام نیز حمایت خود را از سلمان رشدی اعلام داشته‌اند. «دانیال پیپز» بسیاری از دیدمانهای این افراد را در کتاب خود شرح داده است. در نوامبر سال ۱۹۹۳، در کشور فرانسه کتاب دیگری زیر فرنام *Pour Rushdie* منتشر شد که یکصد نفر از اعراب و مسلمانان روشنفکر حمایت خود را از سلمان رشدی و آزادی بیان در این کتاب اظهار داشته‌اند.

در خلال این اوضاع و احوال، برخلاف آنچه که سبب ترس و وحشت بسیاری شده است، در نتیجه فتوای خمینی، کتابها و نوارهایی که اسلام، پیامبر و قرآن را مورد انتقاد قرار داده‌اند، به گونه مداوم چاپ و منتشر می‌شود. یکی از این کتابها محمد پیامبر را مسخره کرده؛^{۳۸} دیگری از پیامبر به عنوان یک فرد بچه‌آزار^{۳۹} (این موضوع به عایشه، همسر ۹ ساله محمد اشاره می‌کند) نام می‌برد. یکی از فلاسفه فکر می‌کند که «الله» آنگونه که در قرآن آمده، شبیه به «صدام حسین» مسخره است.^{۴۰} انتشار افکار و اندیشه‌های انتقاد آمیز در این جهت هنوز ادامه دارد.

* نویسنده به ذکر اعلامیه نویسندگان ایرانی در محکوم کردن فتوای اخوند روح‌الله خمینی در لزوم کشتن سلمان رشدی مبادرت کرده، ولی مترجم از شرح آن به سبب درازی مطلب خودداری می‌کند.